**کاوشی در نقش رذایل اخلاقی در ايجاد تفرقه از نگاه ثقلین** سيّد محمّد صادق حسيني سرشت[[1]](#footnote-1)

**چكيده**

تفرقه در لغت، جداگشتن، و فاصله‌ گرفتن معنا می‌دهد و در فرهنگ قرآن و معارف اهل بیت ، دورشدن قلب‌ها، عواطف اعتقادات از یکدیگر است. این عمل، پی‌آمد رذالت‌ها و صفات ناپسندیده‌ي انسانی است که ریشه در اعتقادات ناصحیح دارد.

هدف اصلی نوشتار حاضر دستیابی به عوامل اخلاقی تفرقه‌ از منظر قرآن و سنّت معصومین است. نتیجه و ثمره‌ی این پژوهش، تبیین علمی، جامع و دقیق عوامل اخلاقی تفرقه، جهت دستیابی به آن در تمام ابعاد زندگی دنیوی و اخروی مسلمانان و امّت اسلام است. برای تحقّق این خواسته، نگارنده به استقصای تمام آیات قرآن و نیز قسمت اهمّ روایات ائمّه‌ی معصومین پرداخته است.

**واژه‌هاي‌ كليدی**

تفرقه، وحدت، رذائل اخلاقی، قرآن و سنّت.

**1- آشنایی با مفاهیم**

**1- اخلاق**

دین مبین اسلام بر سه شاخه است، و از مهمّ‌ترین آنها علم اخلاق است. امام موسی كاظم چنین می‌فرمایند: «چون رسول خدا وارد مسجد شدند. دیدند جماعتی گرد مردی را گرفته‌اند. فرمودند: چه خبر است؟ گفتند: علّامه‌ای است. فرمودند: علّامه یعنی چه؟ گفتند: داناترین مردم است به دودمان عرب و حوادث ایشان و به روزگار جاهلیّت و اشعار عربی. پیغمبر فرمودند: اینها علمی است كه نادانش را زیانی ندهد و عالمش را سودی نبخشد.سپس فرمودند: همانا علم سه چیز است: آیه‌ي محكم، فریضه‌ي عادله، سنّت پا برجا (قائمة) و غیر از اینها فضل است.» [[2]](#footnote-2)

آقای مصطفوی سخن فیض كاشانی را در شرح حدیث چنین آورده است: «علم سودمند در نظر شرع را بیان كرده و به سه قسم منحصر نموده است: آیه‌ی محكمه كه به اصول عقاید اشاره دارد، زیرا براهین آن آیات محكمات جهان و قرآن كریم است و در قرآن دلایل مبدأ و معاد به لفظ «آیه» و «آیات» بسیار ذكر شده است. فریضه‌ی عادله اشاره به علم اخلاق است كه خوبش از لشكر عقل و بدش از لشكر جهل است و بر انسان فریضه (واجب) است كه لشكر عقل را داشته باشد و از لشكر جهل تهی باشد و عدالت آن كنایه از حدّ وسط بین افراط و تفریط است. سنّة قائمه، اشاره به احكام شریعت یعنی مسأله‌ي حلال و حرام است.»[[3]](#footnote-3)

**2- تفرقه**[[4]](#footnote-4)

واژه‌ی تفرقه دارای معانی گوناگونی است كه عبارتند از:

**الف- دسته و گروه:**

زمخشری گوید: «فِرْق به دسته‌ای از گوسفندان،[[5]](#footnote-5) پرندگان و یا مردم گفته می‌شود. عربی به کودکان نگریست و گفت: ایشان دسته‌ای بد [کردار]اند. این واژه جز برای چیزهای اندک کاربرد ندارد.»[[6]](#footnote-6) در کتاب‌های معتبر واژه‌شناسی زبان عربی[[7]](#footnote-7) و نیز کتب واژه‌شناسی قرآنی[[8]](#footnote-8) و تفاسیر اثری،[[9]](#footnote-9) این معنا مدّ نظر قرار گرفته است.

**ب- جدا ساختن میان دو امر:**

جوهری پس از بیان این معنا، این ریشه را متعدّی و مطاوعه‌پذیر دانسته است.[[10]](#footnote-10) علاوه بر این، به «جدا شدن حق از باطل» و «دور شدن دو چیز» نیز فِرق گویند.[[11]](#footnote-11) نیز «تَفارَق القومُ وافترقوا» به‌معنای «گروهی ازگروه دیگر جدا گشت» است.[[12]](#footnote-12)

مرحوم طَبَرسی (م 560) در تفسیر ارزشمند خود، *جوامع الجامع*، در واژه‌شناسی آیه‌ی **وَ إِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَ أَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ**[[13]](#footnote-13) درباره‌ي معنای «فرقنا» چنین نگاشته است: «میان عدّه‌ای از ایشان و عدّه‌ای دیگر جدايی افکندیم تا این که راه‌هایی برای شما گشوده شد.»[[14]](#footnote-14)

واژه‌ي «فرقان» از «فِرق» رساتر است؛ زیرا این واژه درباره‌ي جدایی میان حق و باطل به‌کار می‌رود، ولی فِرق در این مورد و موارد دیگر کاربرد دارد. در آیه‌ی ...**يَوْمَ الْفُرْقان** ...[[15]](#footnote-15) مراد روزی است که میان حقّ و باطل و نیز حجّت[[16]](#footnote-16) و شبهه[[17]](#footnote-17) جدایی صورت می‌پذیرد. این سخن خداوند **يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَل لَّكُمْ فُرْقاناً**... [[18]](#footnote-18) بدین معناست که خداوند چنان نوری بر قلب‌هایتان قرار می‌دهد که میان حقّ و باطل را تمیز می‌دهید. کلام خداوند از این روی «فرقان» نامیده شده است که میان حقّ و باطل در اعتقادات و راست و نادرست در سخن و نیکو و زشت در کردار جدایی می‌افکند و این شامل قرآن، تورات و انجیل است.

در آیه‌ی **فَافْرُقْ بَيْنَنا وَ بَيْنَ الْقَوْمِ الْفاسِقِينَ**[[19]](#footnote-19) جدایی بدین خاطر است که میان ما و ایشان، به هر آنچه سزای هریک است، حکم گردد.[[20]](#footnote-20)

**ج- قرار دادن یک چیز همراه با اشیاء دیگر:**

واژه‌ي فِرْق، خلاف جمع و جمع قرار دادن یک چیز همراه با اشیاي دیگر است، ولی فَرْق مخالف آن است، مؤیّد این سخن آیه‌ی**آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِن رَّبِّهِ وَ الْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَ مَلائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ لا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّن رُّسُلِهِ وَ قَالُوا سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنا وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ**[[21]](#footnote-21) است بدین معنا که پیام‌آوران الهی را جدای از یکدیگر قرار نمی‌دهیم بدین صورت که به برخی ایمان بیاوریم و به برخی کفر بورزیم.[[22]](#footnote-22)

تفرقه[[23]](#footnote-23) در اصل به‌معنای دسته و گروه، پراکندن، شکافتن، جدا کردن، و گاهی نیز به‌معنای ترس (در غیر از متون قرآنی) است و برخلاف جمع به‌کار می‌رود. خداوند در قرآن کریم بارها و بارها مسلمانان را از تفرقه برحذر داشته و آن را جهل و تباهی و نکبت برای ایشان برشمرده است[[24]](#footnote-24) و هرجا مسلمانان و حتّی امّت‌های گذشته ضربه خورده‌اند، ریشه در تفرقه داشته است.[[25]](#footnote-25)

**2- عوامل اخلاقی زمینه‌ساز تفرقه**

**1- جهل**

«به طوركلّی، چهار معنا برای جهل مذموم، قابل تصوّر است: اوّل: مطلق جهل؛ دوم: جهل به مطلق علوم و معارف مفید وسازنده؛ سوم: جهل درخصوص ضروری‌ترین معارف مورد نیاز انسان؛ چهارم: نیرویی در مقابل عقل.»[[26]](#footnote-26) در اینجا، معنای سوم یعنی جهل به معارف ضروری انسان و معنای چهارم كه در برابر عقل است، موجب تفرقه‌اند.

**الف- جهل به ضروری‌ترین معارف مورد نیاز انسان:**

«علوم و معارفی كه انسان را با مبدأ و مقصد خود آشنا می‌كند و راه رسیدن، نه فلسفه خود را به او نشان می‌دهد،‌ ضروری‌ترین معارف مورد نیاز اوست.

نكته‌ی دیگر این كه اختلافِ قبل از پیدایش علم به عقیده‌ي آیة الله جوادی آملی مورد ستایش است و آنچه در این باره نهی شده اختلاف پس از علم است. ایشان چنین ‌نگاشته‌اند:

«یک نوع از اختلاف، اختلاف قبل از علم است و مقدّس و ممدوح است و باعث پیشرفت جامعه می‌شود، ولی نوع دیگر، اختلاف بعد از علم است. وقتی احكام توحید و نبوّت مشخص شد، دیگر دلیلی برای اختلاف نیست. اگر مردم اختلاف كردند، بعد از آن‌كه توحید و نبوّت را شناختند، ذلیل و خوار می‌شوند. از این رو، در آیه‌ی شریف[[27]](#footnote-27) می‌فرماید: حال‌كه اطاعت از خدا و رسولش بر شما واجب و شناخته شده است، از نزاع و اختلاف بپرهیزید.»[[28]](#footnote-28)

نمونه‌ي این افراد كسانی هستند كه علمی به اركان و اصول دین توسط پیامبران برای ایشان آورده شده است، ولی آنان بی‌هیچ بُنیه‌ي علمی به مجادله پرداخته و راه جدایی و تفرقه درپیش می‌گیرند.[[29]](#footnote-29)

یک نكته‌ي مهم و بجا این است كه «... واژه‌ي علم، در نصوص اسلامی دو كاربرد دارد: یکی جوهر و حقیقت علم و دیگر پوسته و ظاهر دانش. در كاربرد اوّل، عقل و علم تلازم دارند؛ همان‌گونه كه امیرالمؤمنین فرموده است: «العقل و العلم مقرونان فی قرن لایفترقان ولایتباینان»؛[[30]](#footnote-30) «خرد و دانش همراه‌اند، نه از یکدیگر جدا شوند و نه با یکدیگر ستیزكنند.» و بر این مبنا، فرقی میان عالم و عاقل نیست. عاقل، عالم است و عالم، عاقل. امّا در كاربرد دوم، عاقل و عالم متفاوت‌اند و علم به عقل نیازمند؛ چرا كه ممكن است كسی عالم باشد ولی عاقل نباشد. اگر علم همراه عقل شد، برای عالِم و عالَم سودمند است و اگر از عقل جدا شود نه تنها سودمند نیست، بلكه زیانبار و خطرناک است.»[[31]](#footnote-31) در این­جا، كاربرد دوم مدّ نظر است؛ همانند كسانی كه دین خود را فرقه‌‌فرقه ساختند.[[32]](#footnote-32)

آری، پاره‌ای از اختلافات در این عالم بدین علّت است كه علم و آگاهی و دانش و بصیرت نسبت به آن وجود ندارد و در روز قیامت هویدا خواهد گشت.[[33]](#footnote-33)

البتّه هرگاه انسان به اشتباه خود پی‌بَرد و بازگردد و از راه صلح و آشتی درآید، دیگر جدایی پیش نمی‌آید و از دیگر سوی غفران الهی هم در پی آن است.[[34]](#footnote-34)

پس، ناآگاهی نسبت به پاره‌ای از معارف ضروری باعث ایجاد اختلاف است و معارفی كه به این مسايل پاسخ می‌دهند، میراث پیامبران الهی است. این معارف، مبدأ همه‌ی خیرها و مقدّمه‌ی شكوفایی عقل عملی و جوهر علم است و جهل به این معارف جامعه‌ي انسانی را در معرض دشوارترین مصايب و شرور قرار می‌دهد. البتّه تنها شناخت این معارف كارساز نیست، بلكه این معارف در صورتی كارآیی دارند كه جهل به‌مفهوم چهارم به وسیله‌ی عقل مهار شود. حال، اگر شخصی علمش را همراه با عقل معنوی رشد نداده باشد و هرچه بر دانش او افزوده می‌گردد، تواضع و صفت‌های والای انسانی او نیز كمال نیابد، خطری بزرگ همراه او است و چنین علمی بر او جنایت می‌ورزد. امام علی در این باره چنین می‌فرمایند: «العقل لم یجن علی صاحبه قطّ و العلم من غیر عقل یجنی علی صاحبه»؛[[35]](#footnote-35) «خرد، هرگز بر صاحبش جنایت نورزد، امّا دانش بدون خرد بر صاحب خویش جفا كند.»

**ب- جهل؛ نیرویی در مقابل عقل:**

یکی از جنود جهل اختلاف و تفرقه است. امیرمؤمنان حضرت علیمی‌فرمایند: «لو سكت الجاهل ما اختلف الناس»؛[[36]](#footnote-36) «اگر بی‌خرد، سكوت كند مردم با یکدیگر اختلاف نكنند.» در قرآن كریم نیز به این امر اشاره شده است: «[آنان، به‌صورت] دسته‌جمعی، جز در قریه‏هایی كه دارای استحكاماتند، یا از پُشت دیوارها، با شما نخواهند جنگید. جَنگشان میان خودشان سخت است. آنان را متّحد می‌پنداری و[لی] دل‌هایشان پراكنده است؛ زیرا آنان مردمانی‌اند كه نمی‌اندیشند.»[[37]](#footnote-37)

یکی دیگر از جنود جهل، ارتجاع و بازگشت به دروان جاهلیّت است. قرآن‌كریم چنین هشدار می‌دهد:

«و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراكنده نشوید و نعمت‏ خدا را بر خود یاد كنید: آن گاه كه دشمنان [یکدیگر] بودید، پس میان دل‌های شما اُلفت انداخت، تا به لطف او برادرانِ هم شُدید و بر كنار پرتگاه آتش بودید كه شما را از آن رهانید. این‌گونه، خداوند نشانه‏های خود را برای شما روشن می‌كند، باشد كه شما راه یابید. و باید از میان شما، گروهی [مردم را] به نیکی دعوت كنند و به كار شایسته وادارند و از زشتی باز دارند و آنان همان رستگارانند. و چون كسانی مباشید كه پس از آن كه دلایل آشكار برایشان آمد، پراكنده شدند و با هم اختلاف پیدا كردند و برای آنان عذابی سهمگین است.»[[38]](#footnote-38)

در زمانی كه حضرت علی نیز به خلافت رسیدند چنین شده بود و مردم تماماً و به یکباره به عادت‌ها و رسوم‌های دوران جاهلیّت عقب‌گرد كرده بودند: «بدانید كه آزمایش شما به همان شكل كه هنگام بعثت پیامبر صورت گرفت امروز نیز تكرار شده است.»[[39]](#footnote-39) این مسأله درباره‌ی امّت‌های پیش از رسول خدا نیز بوده و در قرآن به آن اشاره شده است: «و از كسانی كه گفتند: «ما نصرانی هستیم»، از ایشان [نیز] پیمان گرفتیم و[لی] بخشی از آنچه را بدان اندرز داده شده بودند فراموش كردند و ما [هم]تا روز قیامت میانشان دشمنی وكینه افكندیم و به زودی خدا آنان را از آنچه می‌کرده‏اند [و می‌ساخته‏اند] خبر می‌دهد.»[[40]](#footnote-40)

كوتاه سخن این كه جهل در تمام معانی به ویژه معنای سوم و چهارم كه بررسی گردید، موجب تفرقه و اختلاف می‌شود و بشریّت از دیرباز تاكنون از این ناحیه آسیب‌پذیر بوده است.

**2- پیروی از هوای نفس**

مراد از عنوان مذكور، تبعیت خواهش‌ها، منوّیات، آرزوها، هوس‌های پست و ناچیز است. رسول خدا درباره‌ي خطر پیروی از هوای نفس چنین فرموده است: «بدانید كه آنچه مرا بیش از همه نگران امتم كرده است دو خصلت است: پیروی از خواهش‌های نفس و آرزوی دراز؛ زیرا پیروی از هوا و هوس آدمی را از حق بازمی‌دارد و آرزوی دراز آخرت را از یاد می‌برد.»[[41]](#footnote-41)

شهید راه خدا و مجاهد نستوه، سیّد محمّدباقر حكیم، درباره‌ی نقش پیروی از هوای نفس در ایجاد اختلاف چنین نگاشته است:

«عامل اصلی اختلاف در میان انسان، هوا و هوس اوست که خداوند آن را همچون نیروی جاذبه‌ای که در فرآیند اراده و اختیار، با نیروی عقل و فطرت برابری می‌كند،‌ قرار داده است. با این تفاوت که تکیه‌ي هواهای نفسانی اصولاً بر نگرش عملگرایانه به امور، صرفاً از طریق محسوسات مادّی و نیازهای امنیّتی دنیایی‌که زاییده‌ي غریزه‌ي انسانی است و همچنین احساساتی که مصالح آنی آنها را ایجاب می‌كند، قرار دارد.»[[42]](#footnote-42)

امیرمؤمنان حضرت علی ، سرمنشأ و خاستگاه تمام فتنه‌ها، اختلافات وکشمکش‌ها را تفرقه دانسته و چنین می‌فرمایند: «آغاز پیدایش فتنه‌ها هواهایی است که پیروی مي‌گردد، و بدعت‌هایی است که گذارده می‌شود. در آن [فتنه‌ها و بدعت‌ها] با کتاب خدا مخالفت می‌شود، و بر پایه‌ي آن بدعت‌ها مردانی مردان دیگر را یاری و پیروی می‌کنند. اگر باطل [به‌طور صریح چهره می‌نمود و] با حق در آمیخته نمی‌شد، حق‌جویان آن را می‌شناختند. و اگر حق از پوشش باطل خالص می‌گشت،‌ زبان دشمنان از آن کوتاه می‌شد. امّا قسمتی از حق و قسمتی از باطل را می‌گیرند و با هم می‌آمیزند، و در این هنگام است که شیطان بر دوستانش مسلّط می‌گردد، و کسانی که خداوند به آنان سابقه‌ي نیکو داده [یا لطف خداوند از پیش شامل حالشان بوده] نجات می‌یابند.» [[43]](#footnote-43)

آری، اوّلین اختلاف نیز در طول تاریخ بشر به‌سبب پیروی از مطامع نفسانی شکل پذیرفت. قابیل به‌خاطر ضعف نفس خویش دستش به کشتن برادرش آلوده گشت: «و داستان دو پسر آدم را به‌درستی بر ایشان بخوان، هنگامی‌که [هریک از آن دو،] قربانیی پیش داشتند. پس، از یکی از آن دو پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد. [قابیل] گفت‏: «حتماً تو را خواهم كُشت.» [هابیل] گفت‏: «خدا فقط از تقوا پیشگان می‌پذیرد.» «اگر دست‏ خود را به‌سوی من دراز كنی تا مرا بكُشی، من دستم را به‌سوی تو دراز نمی‌کنم تا تو را بكُشم؛ چراكه من از خداوند، پروردگار جهانیان می‌ترسم.» «من می‌خواهم تو با گناهِ من و گناهِ خودت [به سوی خدا] باز گردی و در نتیجه از اهل آتش باشی و این است‏ سزای ستمگران.» پس نفسِ [امّاره]اش او را به قتل برادرش ترغیب كرد و وی را كُشت و از زیانكاران شد.»[[44]](#footnote-44)

خداوند در قرآن کریم به صراحت قوم بنی‌اسرايیل را مثال زده که به‌خاطر پیروی‌ ازهواهای نفسانی خود عهد رسولان را می‌شکستند و به تکذیب و قتل ایشان کمر می‌بستند.

این امر در مورد تمام پیامبران بنی اسرايیل به‌ویژه حضرت موسی و حضرت عیسی ، صحّت داشت: «و همانا به موسی كتاب [تورات]را دادیم و پس از او پیامبرانی را پشت ‏سر هم فرستادیم و عیسی پسر مریم را معجزه‏‌های آشكار بخشیدیم و او را با «روح القدس» تأیید كردیم؛ پس چرا هرگاه پیامبری چیزی را كه خوشایند شما نبود برایتان آورد، كِبر ورزیدید؟ گروهی را دروغ‌گو خواندید و گروهی را كُشتید.»[[45]](#footnote-45)

و اساساً تمامی بدعت‌ها ریشه در پیروی از هوای نفس دارد. «یحیی بن عبدالله بن حسن از پدرش چنین نقل می‌كند: «امیر‌مؤمنان حضرت علی پس از چند روزی که به بصره وارد شدند بالای منبر سخنرانی می‌فرمودند. مردی به‌سوی ایشان روان شد و پرسید: «ای امیر مؤمنان! به من بفهمانید که اهل جماعت، اهل تفرقه و جدایی،‌ اهل بدعت و اهل سنّت چه کسانی هستند؟ ایشان در پاسخ فرمودند: وای بر تو! حال‌که سؤال کردی خوب بفهم و نباید پس از من دیگر از کس دیگری سؤال کنی. اهل جماعت، من و هرکسی است که مرا پیروی کند هرچند اندک باشند و این حقّ است و امر خدا و رسولش است. اهل جدایی و تفرقه مخالفان من هستند و هرکس ایشان را پیروی کند گرچه بسیار باشند، و اهل سنّت آنان هستند که به شیوه و سنّت خدا و رسولش چنگ زنند هرچند اندک باشند، و اهل بدعت مخالفان امر خداوند و قرآن و رسول خدا هستند آنان که به رأی و هوی و هوس خویش عمل می‌نمایند هرچند اندک باشند که یک دسته از آنان را مشاهده نمودند و دسته‌های دیگری نیز باقی‌مانده‌اند و بر خداوند است که بر ایشان چیره شود و آنان را از صفحه‌ی روزگار محوگرداند.»[[46]](#footnote-46)

و به‌طور تفصیل به خود امیرمؤمنان درباره‌ی ستیزه و دشمنی امّت با او، پیمان‌شکنی ناکثین، ظلم و ستم قاسطین، خیانت مارقین، جنگ‌های حضرت با ایشان که قرآن و سنّت رسول خدا را وانهاده و آن دو را به رأی و هوی و هوس خود عمل می‌کنند. خبر دادند.[[47]](#footnote-47)پس تبعیّت از هوای نفس سر از ناکجاآباد و هر کجاآباد در ‌می‌آورد.

حسین یعقوب در اثر گرانسنگ خود درباره‌ی علّت اختلاف مسلمین چنین می‌نویسد:

«علّت اختلاف مسلمانان و ناهماهنگی آنان و ناسازگاری و ناکامی آنها در رسیدن به وحدت، ‌در یک امر نهفته است و آن پیاده نکردن دستورهای الهی به‌طور کامل می‌باشد؛ چرا‌که آنان برخی از این دستورها را گرفته و برخی را رها کرده‌اند. در نتیجه، آن بخش از دستورهایی که نادیده گرفته شده بود، خلأ بزرگ و شکافی عمیق پدید آورد که آن را با سلسله برنامه‌هایی ساختگی و شتاب‌زده که براساس نظریّه‌های شخصی و سطح درک و فهم آنان پرداخته شده بود، پرکردند. این جعل و وضع، بعدها به‌عنوانِ بخش جدایی‌ناپذیر از فرمان‌های الهی، انتشار یافته و همانند احکام الهی پذیرفته و به اجرا درمی‌آمد.»[[48]](#footnote-48)

استاد عبدالهادی مسعودی (معاصر)، محقّق در علوم و معارفِ حدیث، پیروی از هوی و هوس را مانعی جهت دست‌یابی به‌مقصود متن حدیث دانسته که منجر به‌پیدایش نحله‌ها و فرقه‌های گوناگون اعتقادی و فقهی گشته است. ایشان چنین نگاشته است:‌

«گاه پژوهشگر به دنبال حقیقت نیست. او در پی عرضه‌ی سخن در نقاب حدیث است. او پیش‌‌تر رأیی را برگزیده و آن را برای خویش، حجّت ساخته و اکنون، به‌دنبال مستمسکی برای موجّه جلوه‌ دادن آن و مستندکردن و منسوب داشتن آن به دین است. اینان، اندیشه و رأی ناصواب خود را با حدیث، ‌مبرهن جلوه می‌دهند و مقصود حقیقی خویش را در قالب حدیث، بیان می‌کنند. جلوه‌گری در بازار دانش و تحکیم ظاهری نظریّه‌های ثابت نشده‌ي علمی به‌وسیله‌ی احادیث غیرناظر به آنها، یکی دیگر از موانع فهم درست و عمیق حدیث است. این دسته افراد در هنگام دست‌یابی به حدیثی که می‌تواند مؤیّد رأی آنان باشد، خیر و انصاف را به کنار می‌‌نهند و آن را دستاویز اثبات نظر خود می‌سازند و این همان تفسیر به رأی است که درباره‌ی قرآن، به شدّت از آن نهی شده است و معیار و ملاک این نهی، در حدیث نیز جاری است؛ چه، حدیث، بیان قرآن و تفسیر وحی است و همانند آن از یک مبدأ قدسی نشأت گرفته است. به تعبیر امام علی اینان فهم و رأی خود را تابع حدیث نکرده‌ند، بلکه حدیث را تابع رأی و هوای خود ساخته‌اند.[[49]](#footnote-49) از این‌رو، امام صادق ازآنان شِکوه می‌كند و می‌فرماید: «إنّی لأحدّث الرجل بالحدیث و أنهاه عن الجدال و المراء فی دین الله و أنهاه عن القیاس فیخرج من عندی فیتأوّل الحدیث علی غیر تأویله»،[[50]](#footnote-50) «من برای فرد حدیث نقل می‌کنم و او را از جدال و کشمکش در دین خدا و قیاس نهی می‌کنم، امّا او همین که از نزد من بیرون می‌رود حدیث را غیر از آنچه من بیان کرده بودم و تأویل آن را گفته بودم، نقل می‌كند.» راز پیدایش نحله‌های گوناگون و فرقه‌های مختلف، چه در میان شیعه و چه در میان اهل سنّت، به این‌گونه تفسیرهای نادرست از قرآن و حدیث باز می‌گردد.»[[51]](#footnote-51)

و اگر خدای بلند مرتبه هواهای نفسانی مردمان را پیروی کند. سیستم هستی دگرگون خواهد شد: **وَ لَوِ اتَّبَعَ الْحقّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ فیهِنَّ بَلْ أَتَینَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِم مُّعْرِضُونَ**؛[[52]](#footnote-52) «و اگر حقّ از هوس‌های آنها پیروی می‌کرد، قطعاً آسمان‌ها و زمین و هركه در آنهاست تباه می‌شد. [نَه!] بلكه یادنامه‏شان را به آنان داده‏ایم، ولی آنها از [پیروی] یادنامه خود روی‌گردانند.»

در زمان رسول خدا نیز عدّه‌ای با تبعیّت از هواهای نفسانی خود باعث گردیدند که امّت واحدی که مسلمانان آن را تشکیل داده بودند، تکه‌تکه شود **وَ إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمةً وَاحِدَةً وَ أَنَاْ رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَینَهُمْ زُبُراً كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَیهِمْ فَرِحُونَ**؛[[53]](#footnote-53) «و در حقیقت، این امّت ‏شماست كه امّتی یگانه است و من پروردگار شمایم؛ پس‏، از من پروا دارید. تا كار [دین]شان را میان خود قطعه‌قطعه كردند [و] دسته‌دسته شدند: هر دسته‏ای به آنچه نزدشان بود، دل‌خوش‌كردند.»

بر اساس این آیه، اساس حزب‌گرایی هوای نفس است. از جمله افرادی که در مسیر رسالت رسول خدا با ایشان ناسازگاری کردند و او را مورد اذیّت و آزار قرار دادند و موجب دسته‌بندی مسلمانان شدند و مشرکان را نیز علیه رسول خدا یاری می‌کردند،‌ اهل کتاب هستند. خداوند به رسول خود هشدار می‌دهد که اینان به هیچ روی حاضر به‌تبعیّت از تو نیستند و اگر حتّی تو از هوای نفس ایشان پیروی کنی، خود ستمگر و جفاکار هستی.[[54]](#footnote-54) همچنین خداوند به رسولش درباره‌ی دیگر فرستادگان نیز همین سفارش را دارد.[[55]](#footnote-55)

کوتاه سخن این‌که پیروی از هواهای نفسانی سرمنشأ گناهان، به ویژه اختلاف و تفرقه است.

**3- نفاق**

واژه‌‌ي نفاق از ریشه‌ی «نفق» است و «النفق» به‌معنای راه نفوذ و وارد شدن در زمینی که قابلیّت نفوذ را دارد و آیه‌ی**فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِی نَفَقاً فِی الْأَرْضِ**[[56]](#footnote-56) از این نمونه است. از همین ریشه «نافقاء الیربوع» یعنی؛ «سوراخ موشی است [که لایه‌ی نازکی بر روی آن پوشانده است و هنگامی که از سوراخ اوّل آب، جانور خطرناک و... وارد شد از این سوراخ فرارکند] و واژه‌ي «نفاق» از این ریشه است که به‌معنای داخل شدن در شرع مقدّس اسلام از یک در و خارج شدن از آن از دری دیگر است و به‌همین خاطر هشدار داده است:**إِنَّ الْمُنَافِقِینَ هُمُ الْفَاسِقُونَ**؛[[57]](#footnote-57) یعنی خارج‌شدگان از شرع اسلام. و خداوند آنان را بدتر از کافران قرار داده است:**إِنَّ الْمُنَافِقِینَ فِی الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ**.»[[58]](#footnote-58) ،[[59]](#footnote-59)

در قرآن‌کریم مردم از نظر ایمان به سه دسته تقسیم شده‌اند:‌ مؤمنان، کافران و منافقان. در این میان، تعبیرهایی که درباره‌ی اهل نفاق به‌کار برده شده است، شدّت بیشتری دارد؛ چه، اهل نفاق ضربه‌ی مهلک و اثرگذارتری در صفوف مسلمین ایجاد می‌کنند و به‌راحتی هرچه تمام‌تر اهداف دشمنان را پیاده می‌کنند. در آیات ابتدایی سوره‌ی بقره درباره‌ی ایشان چنین آمده است.[[60]](#footnote-60)

بزرگ مفسّر قرن، علّامه سیّد محمّدحسین طباطبایی درباره‌ی اثر نفاق در ایجاد اختلاف چنین نگاشته است: «همه‌ی این اختلاف‌هایی که در اسلام پدید آمد، همه، به منافقین منتهی می‌گردد، همان منافقینی که قرآن کریم خشن‌ترین و کوبنده‌ترین‌ بیان را درباره‌ی آنان دارد و مکر و توطئه‌ی آنان را عظیم می‌شمارد. چون اگر خواننده‌ی عزیز بیاناتی را که قرآن‌کریم در سوره‌ی بقره و توبه و احزاب و منافقین و سایر سوره‌ها درباره‌ی منافقین دارد به‌دقّت مورد مطالعه قراردهد، لحنی عجیب خواهد دید.»[[61]](#footnote-61)

اهل نفاق از درون تهی و خالی‌اند و علّت اساسی این صفت که سبب جدایی و اختلاف شده آلودگی‌های درونی است: «شما بر پایه‌ي دین خدا برادرید، چیزی بین شما جدایی نیفکنده و اگر آلودگی‌های درون و بدنیّتی‌ها که [باعث شده‌اند] اکنون به همدیگر کمک نمی‌کنید، خیرخواه نیستید، چیزی به هم نمی‌بخشید، و همدیگر را دوست نمی‌دارید.»[[62]](#footnote-62)   
آنان فاقد قلب سلیم، زبان واحد، راه و خط فکری و اعتقادی واحداند. هر آنچه را بر زبان جاری می‌سازند، ‌در دل فاقد آن هستند.[[63]](#footnote-63)

اهل نفاق از محبّت، صفا، صمیمیّت، و صداقت بی‌بهره‌اند و این صفات رذیله است که موجب تفرقه شده است.[[64]](#footnote-64)

اهل نفاق تا آنجا که می‌توانند به مسلمانان و مؤمنین ضربه واردکرده و آنان را که می‌خواهند به ایشان ملحق شوند نیز از راه خدا باز می‌دارند «سوگندهای خود را [چون] سپری بر خود گرفته و [مردم را] از راه خدا بازداشته‏اند. راستی كه آنان چه بد[عمل] می‌کنند.»[[65]](#footnote-65)

اینان راه خدا را کج انگاشته‌اند و ایمان حقیقی به روز جزا ندارند و به این خاطر است که راه خدا را تکذیب نموده و دیگران را از گام نهادن در این مسیر نهی می‌کنند: «و چه كسی ستمكارتر از آن كس است كه بر خدا دروغ بندد؟ آنان بر پروردگارشان عرضه می‌شوند و گواهان خواهند گفت: «اینان بودند كه بر پروردگارشان دروغ بستند. هان! لعنت‏ خدا بر ستمگران باد.» همانان كه [مردم را] از راه خدا باز می‌دارند و آن را كَج می‌شمارند و خود، آخرت را باور ندارند.»[[66]](#footnote-66)

یکی دیگر از شعبه‌های نفاق پوشاندن و کتمان آیات الهی است. این مسأله درباره‌ی دانشمندان اهل کتاب مصداق دارد که وقتی نشانه‌های رسول خدا را با آنچه در بشارت‌های کتب آسمانی خود مطابق دیدند موقعیّت خود را در خطر دانسته و آیات الهی را کتمان کردند و از پیوستن اهل کتاب به جمع مسلمانان جلوگیری به عمل آوردند.[[67]](#footnote-67)

از این نمونه، اقدام ابوسفیان بن حرب بن‌امیه پس از کودتای سقیفه برای یاری امیر مؤمنان حضرت علی جهت در دست‌گرفتن حکومت است. «شیخ مفید می‌نویسد: ابوسفیان در حالی که علی و عباس نگران کار پیامبر بودند به در خانه‌ی رسول خدا آمد و بانگ زد: ای بنی‌هاشم! مردمان در کار شما طمع نبندند، به خصوص تمیم بن مرّه یا عدی. پس امارت نیست مگر در میان شما و به‌سوی شما. و هیچ‌کس جز ابوالحسن علی شایسته‌ي امارت نیست. پس با صدای بلند گفت: ای بنی عبدمناف!آیا می‌پذیرید که ابوفصیل بر شما حکومت کند؟ هش‌دارید که بر خداوند سوگند، اگر بخواهید این شهر را از سواره و پیاده بر ایشان پر می‌کنم. علی به بانگی بلند به او پاسخ داد و گفت: ای ابوسفیان! برگرد که تو در این سخنان خداوند را در نظر نمی‌گیری و برای خداوند به چنین کاری اقدام نکردی. تو پیوسته در کار اسلام و مسلمانان حیله‌‌اندیشی کرده‌ای، ما اکنون به انجام کارهای رسول خدا مشغولیم.»[[68]](#footnote-68)

رسول خدا و جانشینان برحقّ ایشان همه در داوری‌ها و حکمیّت‌های خود آن کاری را انجام می‌دهند که به صواب نزدیک‌تر باشد. حال، اگر از مسلمانان عدّه‌ای از روی نفاق داوری خود را به نزد دیگران (اهل‌کتاب) ببرند در ایجاد شکاف بیشتر و بیشتر کمک رسانیده‌اند و از دیگر سوی ایمانشان در بوته‌ای از ابهام و سؤال قرار می‌گیرد: «ای كسانی که ایمان آورده‏اید، خدا را اطاعت كنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت كنید؛ پس هرگاه در امری [دینی] اختلاف نظر یافتید، اگر به خدا و روز باز پسین ایمان دارید، آن را به [كتاب] خدا و [سنّت] پیامبر [او] عرضه بدارید، این بهتر و نیک‏ فرجام‏تر است. آیا ندیده‏ای كسانی را كه می‌پندارند به آنچه به سوی تو نازل شده و [به] آنچه پیش از تو نازل گردیده، ایمان آورده‏اند [با این همه] می‌خواهند داوری میان خود را به‌سوی طاغوت ببرند، با آن كه قطعاً فرمان یافته‏اند كه بدان كُفر ورزند، و[لی] شیطان می‌خواهد آنان را به گمراهی دوری دراندازد. و چون به ایشان گفته شود: «به‌سوی آنچه خدا نازل كرده و به‌سوی پیامبر [او] بیایید»، منافقان را می‌بینی كه از تو سخت، روی بر می‌تابند.»[[69]](#footnote-69)

نتیجه‌ي کلام این که نفاق در همه‌ی مصادیق آن از عوامل بارز و اساسی درایجاد اختلاف در تمام سطوح است.

**4- شیفتگی دنیا**

«دنیا صفت است (دَنی، أدنی، دنیا). دنیا مؤنّث «أدنی» است که اگر آن را از «دَنی» بگیریم به‌معنای پست‌تر و اگر از «دُنُوّ» بدانیم به‌معنای نزدیک‌تر است.»[[70]](#footnote-70) «دنیا در معنای مذموم و نکوهیده‌ی آن، دلبستگی‌های پست و نفسانی آدمی است و نه زندگی این جهانی و عالم بیرونی که نشانه‌ی حقّ و آیات الهی است.[[71]](#footnote-71)

در لسان قرآن‌کریم، یکی از موارد اختلاف ‌برانگیز نیز شیفتگی به‌دنیا و وابستگی به آن معرّفی شده است؛ چه، وقتی دو نفر شیفته‌ی خواسته‌ای مادّی باشند، هرکدام، برای رسیدن به این خواسته تلاش خود را متمرکز می‌كند، بنابراین، اختلاف و درگیری پیش می‌آید: «و [در نبرد اُحد] قطعاً خدا وعده‌ي خود را با شما راست گردانید: آن گاه كه به فرمان او، آنان را می‌کشتید، تا آن كه سُست‏ شُدید و در كار [جنگ و بر سر تقسیم غنایم] با یکدیگر به نزاع پرداختید؛ و پس از آن كه آنچه را دوست داشتید [یعنی غنایم را] به شما نشان داد، نافرمانی نمودید. برخی از شما دنیا را و برخی از شما آخرت را می‌خواهد. سپس برای آن‌كه شما را بیازماید، از [تعقیب] آنان منصرفتان كرد و از شما درگذشت، و خدا نسبت به مؤمنان، با تفضّل است.» [[72]](#footnote-72)

این آیه درباره‌ی جنگ احد است که مسلمانان به طمع تقسیم غنايم شکست خوردند و وحدت و انسجام میان ایشان سُست شد. در روایتی از امام صادق سرآمد تمام خطاها دوستی دنیا معرّفی شده است: «حبّ الدّنیا رأس کل خطيئة.»[[73]](#footnote-73)

یکی از شاخه‌های حبّ دنیا، فسق است و شخص فاسق پرده‌ دری را از حد گذرانده است: «فسق خروج از راه حقّ است، و از همین رو، به‌معنای عصیان و ترک امر الهی و خروج از دین آمده است. عرب، واژه‌ی فسق را برای خارج شدن «لُبّ» خرما از پوسته‌اش به‌کار می‌برد و با همین عنایت در معنای انسانی،‌ در قرآن کریم آمده است که به‌قول اعرابی کاربردی تازه بوده و واژه‌ی «فسق» در کلام و شعر جاهلی سابقه نداشته است، بنابراین، فاسق کسی است که از حقّ خارج شده باشد، از لبّ و حقیقت الهی- انسانی خود خارج شده باشد.»[[74]](#footnote-74) «خدای را از این كه به پشه‏ای- یا فروتر [یا فراتر] از آن - مَثل زَند، شرم نیاید. پس كسانی كه ایمان آورده‏اند می‌دانند كه آن [مَثَل] از جانب پروردگارشان به جاست، ولی كسانی که به كُفر گراییده‏اند می‌گویند: «خدا از این مَثَل چه قصد داشته است؟» [خدا] بسیاری را با آن گمراه، و بسیاری را با آن راهنمایی می‌كند، و[لی] جز نافرمانان را با آن گمراه نمی‌كند. همانانی كه پیمان خدا را پس از بستن آن می‌شِكنند، و آنچه را خداوند به پیوستنش امر فرموده می‌گُسلند، و در زمین به فساد می‌پردازند، آنانند كه زیانكارانند.» [[75]](#footnote-75)

خلاصه‌ی سخن این که شیفتگی و حبّ دنیا عامل اساسی جهت ایجاد اختلاف است.

**5- حسادت**

«حسد به‌معنای خواسته‌ی درونی در جهت از بین رفتن نعمت کسی که شایستگی آن را دارد، می‌باشد و چه‌بسا در جهت از بین بردن این نعمت صورت پذیرد و از رسول خدا روایت شده است: «المؤمن یغبط و المنافق یحسد»؛[[76]](#footnote-76) «مؤمن غبطه می‌خورد، ولی منافق رشک می‌ورزد.»[[77]](#footnote-77)

«با این وجود، حسد امری است که مورد نکوهش است و غبطه پسندیده است.»[[78]](#footnote-78) «خدای تعالی که مخبری است صادق به ما خبر داده اوّلین رفع اختلافی که در بشر صورت گرفته به وسیله‌ی دین بوده و اگر قوانین غیردینی هم به این منظور درست کرده‌اند الگویش را از دین گرفته‌اند و نیز خبر می‌دهد به این‌که همین دینی که مایه‌ی رفع اختلاف بود به‌تدریج مورد اختلاف در میان بشر قرار گرفت. این‌بار در خود دین اختلاف کردند و این اختلاف را حاملان دین و گردانندگان کلیسا و کسانی ‌که به کتاب خدا علم داشتند به‌جهت حسادت که به یکدیگر می‌ورزیدند و تنها به انگیزه‌ی سرکشی و ظلم به راه انداختند.»[[79]](#footnote-79)

پس از ایشان نیز قرآن‌کریم اهل کتاب را به‌عنوان نمونه و مثال ذکر کرده است: «در حقيقت، دين نزد خدا همان اسلام است. و كسانى كه كتابِ [آسمانى] به آنان داده شده، با يكديگر به اختلاف نپرداختند مگر پس از آن كه عِلم براى آنان [حاصل] آمد، آن هم به‌سابقه‌ي حسدى كه ميان آنان وجود داشت. و هركس به آيات خدا كُفر ورزد، پس [بداند] كه خدا زود شمار است.»[[80]](#footnote-80)

از سفارشات رسول خدا نیز به مسلمانان این است که این صفت ناپسند را کنار نهند: «کینه‌ورزی نسبت به هم نداشته باشید. به همدیگر حسادت نورزید. به یکدیگر پشت مکنید. بندگان خدا و در عین حال برادر یکدیگر باشید.»[[81]](#footnote-81)

از دیگر روی، یکی از بزرگ‌ترین عوامل رویداد سقیفه که سرنوشت تاریخ را دگرگون کرد، حسادت احزاب و گروه‌های رقابت‌کننده در کسب خلافت نسبت به امیرمؤمنان حضرت علی است. «امیرمؤمنان علی در نامه‌ای بلند به معاویه این حقیقت را یادآور شده و در بخشی از این نامه چنین نوشته است:

«و خدای بزرگ فرماید: «بلکه به مردم، برای آنچه از فضل خویش به آنان عطا کرده حسد می‌برند؛ در حقیقت، ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت دادیم، و به آنان ملکی بزرگ بخشیدیم.»[[82]](#footnote-82) و برای مردمی که پس از ایشان بودند، فرماید: «پس برخی از آنان به وی ایمان آوردند، و برخی از ایشان از او روی برتافتند و [برای آنان] دوزخ پر شراره بس است.»[[83]](#footnote-83) ما خاندان ابراهیم هستیم که بر ما حسد می‌برند و شمایید که بر ما حسد می‌برید. خداوند آدم را به‌دست خود آفرید و از روح خویش در او دمید و فرشتگان را به سجده‌ی او واداشت و همه‌ی اسماء را به او تعلیم داد و او را بر همه‌ی مردم جهان برتری داد. پس شیطان بر او حسد برد و در زمره‌ی گمراهان درآمد. و قوم نوح نیز بر نوح حسد بردند، آن گاه که گفتند: «این [مرد] جز بشری چون شما نیست، می‌خواهد بر شما برتری جوید.»[[84]](#footnote-84) آنان بر نوح حسد می‌بردند که به فضل او در عین آن که انسانی همانند آنان است اقرار کنند و پس از نوح بر هود حسد بردند، آن گاه که قومش گفتند: «این [مرد] جز بشری چون شما نیست؛ از آنچه می‌خورید، می‌خورد و از آنچه می‌نوشید، می‌نوشد. و اگر بشری مثل خودتان را اطاعت کنید، در آن صورت، قطعاً زیانکار خواهید بود.»[[85]](#footnote-85) آنان این سخن را از روی حسد می‌گفتند و حال آن‌که خداوند هرکس را که بخواهد برتری می‌دهد و هرکس را بخواهد مورد رحمت خویش قرار می‌دهد و پیش از اینها فرزند آدم، قابیل برادر خود هابیل را از روی حسادت کُشت و او در زمره‌ي زیانکاران درآمد و همچنین طایفه‌ای از بنی‌اسرايیل بودند که به پیامبر خود گفتند: «پادشاهی برای ما بگمار تا در راه خدا پیکار کنیم.»[[86]](#footnote-86) امّا چون خداوند طالوت را به پادشاهی بر آنان بگماشت، بر او حسادت ورزیدند و گفتند: «چگونه او [را] برما پادشاهی باشد؟»[[87]](#footnote-87) و پنداشتند که خود سزاوارتر از او به پادشاهی‌اند. همه‌ي اینها اموری است که پیش از این روی داه است و اینک نمونه‌های این رویدادها را در شما می‌یابیم: «ولی نشانه‌ها و هشدارها گروهی را که ایمان نمی‌آورند سود نمی‌بخشد.»[[88]](#footnote-88) و نیز چون پیامبر ما بیامد بر او کافر شدند و به وی حسادت ورزیدند و حال آن که نبوّت امری است که خداوند به هر‌ یک از بندگانش که بخواهد عطا می‌ماید. آری، قومی به ما حسادت می‌ورزند که خداوند ما را بر دیگران برتری داده است. بدان که ما اهل بیت، همان خاندان ابراهیم هستیم که بر ایشان حسد بردند. ما نیز مورد حسادت واقع شدیم، همچنان که پدرانمان پیش از این مورد حسادت واقع شدند.»[[89]](#footnote-89)

**6- وساوس شیطان**

تبعیّت از شیطان و دل در گرو او سپردن موجب گمراهی و به‌تبع آن موجب اختلاف و تفرقه‌افکنی می‌گردد. شیطان یک عامل تحریک‌کننده است که به‌عنوان یک کاتالیزور به جریان شقاوت یا سعادت، خوبی یا بدی، اتّحاد یا تفرقه، حقّ یا باطل، خدا یا نفس امّاره درمورد انسان سرعت عمل می‌بخشد؛ لذا به خودی خود عامل تفرقه‌افکنی نیست، بلکه به دلالت التزام چنین است.خواسته‌ی شیطان این است که آدمی به عبادت او بپردازد: **أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَن لَّا تَعْبُدُوا الشَّيْطانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ**؛[[90]](#footnote-90) «اى فرزندان آدم، مگر با شما عهد نكرده بودم كه شيطان را مپرستيد، زيرا وى دشمن آشكار شماست؟»

شیطان با ابزارهایی چون تزیین،[[91]](#footnote-91) اثرگذاری به وسیله‌ی وحی،[[92]](#footnote-92) وسوسه،[[93]](#footnote-93) همزه،[[94]](#footnote-94) تسویل[[95]](#footnote-95) و غِوایت[[96]](#footnote-96) در صدد ایجاد شکاف و انحراف بندگان از مسیر حقّ است. یکی از کارهایی که در این راستا به واسطه‌ی شیطان انجام می‌گیرد، اختلاف و تفرقه است. با این توضیحات روشن گشت که شیطان[[97]](#footnote-97) سرمنشأ هر خطایی است و از مصادیق آن ایجاد تفرقه و اختلاف است: «و از ايشان هركه را توانستى با آواى خود تحريک‌كن و با سواران و پيادگانت بر آنها بتاز و با آنان در اموال و اولاد شركت‌ كن و به ايشان وعده بده»؛ و شيطان جز فريب به آنها وعده نمى‌دهد.» [[98]](#footnote-98)

شیطان، لحظه به لحظه درصدد این است تنها با تحریک نمودن به‌کارهایی که خلاف شرع مقدّس اسلام است میان مسلمانان، دشمنی و کینه و اختلاف ایجاد کند و آنان را از راه خدا بازداشته و یکسره برای خود به‌کار گیرد.[[99]](#footnote-99)

همان‌گونه که خداوند اولیایی بر روی زمین دارد و هرکه از آنان پیروی کند و ایشان را ولیّ خود قرار دهد از حزب‌الله است،[[100]](#footnote-100) شیطان نیز اولیایی دارد که هدفشان ستیزه‌جويی و ایجاد تفرقه است تا بدانجا که آدمی را وادار به اطاعت می‌کنند و او را مشرک سازند: «و از آنچه نام خدا بر آن بُرده نشده است مَخوريد؛ چراكه آن قطعاً نافرمانى است. و در حقيقت‏، شيطان‌ها به دوستان خود وسوسه می‌‌كنند تا با شما ستيزه نمايند. و اگر اطاعتشان كنيد قطعاً شما هم مُشركيد.»[[101]](#footnote-101)

شیطان آن‌قدر به این حرکت خود ادامه می‌دهد تا آدمی را‌ جهنمی کند؛ چه، او دشمنی آشکار و قسم خورده است.[[102]](#footnote-102)

شیطانْ‌صفت‌ها در طول تاریخ درصدد بوده‌اند که میان مردم اختلاف بیندازند و یکی از این روش‌ها این بوده که از آموزه‌های دیگران به ایشان در جهت تفرقه‌افکنی سود می‌جسته‌اند. قرآن‌کریم در این‌ باره چنین آورده است: «و آنچه را كه شيطان[صفت]ها در سلطنت‏ سليمان خوانده [و درس گرفته] بودند، پيروى كردند. و سليمان كُفر نورزيد، ليكن آن شيطان[صفت]ها به كُفر گراييدند كه به مردم سحر می‌آموختند. و [نيز از] آنچه بر آن دو فرشته، هاروت و ماروت، در بابل فرو فرستاده شده بود [پيروى كردند]، با اين كه آن دو [فرشته] هيچ‌كس را تعليم [سحر] نمی‌کردند مگر آن كه [قبلاً به او] می‌گفتند: «ما [وسيله‌ي] آزمايشى [براى شما] هستيم، پس زنهار كافر نشوى.» و[لى] آنها از آن دو [فرشته] چيزهايى می‌آموختند كه به‌وسيله‌ي آن، ميان مرد و همسرش جدايى بيفكنند. هرچند بدون فرمان خدا نمی‌توانستند به‌وسيله‌ي آن به احدى زيان برسانند. و [خلاصه] چيزى می‌آموختند كه برايشان زيان داشت، و سودى بديشان نمی‌رسانيد. و قطعاً [يهوديان] دريافته بودند كه هركس خريدار اين [متاع] باشد، در آخرت بهره‏اى ندارد. وه كه چه بد بود آنچه به جان خريدند- اگر می‌دانستند.» [[103]](#footnote-103)

آنان که شیطانی‌اند پا را از این فراتر گذاشته و آن چه انجام می‌دهند برخلاف دستورات الهی است. آنان، در حقیقت، با این کار خود میان امّت اسلام شکاف ایجاد می‌کنند. مصداق کار ایشان حکمیت قرار دان اهل کتاب به‌جای رسول خدا است که این عمل پاسخ‌گویی به وسوسه‌های شیطانی است که موجب گمراهی و گمراه کردن دیگران از سیر سعادت ابدی و کمال حقیقی است: «آيا نديده‏اى كسانى را كه می‌‌پندارند به آنچه به‌سوى تو نازل شده و [به] آنچه پيش از تو نازل گرديده، ايمان آورده‏اند [با اين همه] می‌خواهند داورىِ ميان خود را به‌سوى طاغوت ببرند، با آن كه قطعاً فرمان يافته‏اند كه بدان كُفر ورزند، و[لى] شيطان می‌خواهد آنان را به گمراهى دورى دراندازد. و چون به ايشان گفته شود: «به‌سوى آنچه خدا نازل كرده و به‌سوى پيامبر [او] بياييد»، منافقان را می‌بينى كه از تو سخت، روى برمی‌تابند.» [[104]](#footnote-104)

کوتاه سخن این که، شیطان به‌عنوان عاملی بسیار مهم در ایجاد تفرقه و اختلاف در عالم هستی، اثرگذار است.

**7- فتنه‌انگيزي**

از جمله عوامل اساسی در ایجاد تفرقه، فتنه‌انگیزی است. علّامه طباطبايی در معنا‌شناسی فتنه چنین آورده است: «کلمه‌ی فتنه به‌معنای هر عملی است که به‌منظور آزمایش حال چیزی انجام گیرد، و بدین جهت است که هم خود آزمایش را فتنه می‌گویند و هم ملازمات غالبی آن را که عبارت است از شدّت و عذابی که متوجّه مردودین در این آزمایش یعنی گمراهان و مشرکین می‌شود، و در قرآن‌کریم همه‌ی این معانی استعمال شده [است.]»[[105]](#footnote-105)

براساس سنّت معصومین که علّامه طباطبايی نیز به آن اشاره نموده‌اند فتنه، خود، سنّت الهی است و هیچ گریزی از آن نیست،[[106]](#footnote-106) بلکه آن‌چه عامل اساسی در ایجاد اختلاف و تفرقه است، ملازمات آن یعنی تفرقه‌ها، اختلافات، جنگ‌ها و گمراهی‌ها است. و مراد نگارنده نیز همین است. از مولای متقیان حضرت علی در این باره چنین وارد شده است: «امام علی به مردی که می‌گفت: بار خدایا! از فتنه به تو پناه می‌برم، فرمود: می‌بینم که از مال و فرزندت به خدا پناه می‌بری. خدای متعال می‌فرمایند: «جز این نیست که دارایی‌ها و فرزندان شما فتنه [و مایه‌ی آزمایش] هستند.»[[107]](#footnote-107) [چنین مگو] بلکه بگو: بار خدایا! از گمراهی‌های فتنه‌ها به تو پناه می‌برم.»[[108]](#footnote-108)

از منظر قرآن‌کریم فتنه‌انگیزی به اختلافات دامن می‌زند و دفع آن اهمیّت به‌سزایی دارد؛ چه، فتنه از آدم‌کشی شدیدتر خوانده شده است: «و هركجا بر ايشان دست ‏يافتيد آنان را بكُشيد، و از همان جا كه شما را بيرون راندند، آنان را بيرون برانيد؛ [چراكه] فتنه [= شرك] از قتل بدتر است، [با اين همه] در كنار مسجد‌الحرام با آنان جَنگ مَكنيد، مگر آن‌كه با شما در آن جا به جَنگ درآيند، پس اگر با شما جنگيدند، آنان را بكُشيد،كه كيفركافران چنين است.»

در طول تاريخ فتنه موجب جنگ‌ها، اختلاف‌ نحله‌ها و فرق، آشوب‌ها، گمراهى‌ها، حوادث، انقلاب‌ها و...گرديده است.

در اين قسمت، نمونه‌اى از آيات قرآن و روايات حضرات معصومين را كه دلالت بر اثرات فتنه در ايجاد اختلاف است بيان مى‌شود:

**الف- فتنه‌های پس از وفات رسول خدا**

پس از وفات شهادت‌گونه‌ي رسول خدا ، خلافت به دست كسانى غير از آن‌كه رسول خدا از طرف خداوند منصوب كرده بود، افتاد. بنابراين در اين مدّت شكاف‌ها و اختلافاتى ايجاد شد که بازگرداندن آن به حالت اوّل كار دشوارى بود. «حال، علاوه بر همه‌ي اختلافات گذشته، پيش از روى كار آمدن حضرت على حادثه قيام مردم عليه عثمان نيز به‌وجود آمد كه از آن به «الفتنة الكبرى» نام برده‌اند؛ فتنه‌اى كه مردم را به جان هم انداخت و معاويه حداكثر استفاده را از آن برد؛ زيرا حضرت را متهم مى‌كرد كه او محرك قتل خليفه است. اين شبهه و فتنه آن‌قدر بزرگ و گسترده بود كه نه تنها توده‌ي مردم، بلكه خواص را هم فرا گرفت و شخصيّت‌هايى از صحابه به‌خاطر آن از بيعت با حضرت على سرباز زدند؛ بنابراين، بخشى از نامه‌ها و خطبه‌هاى حضرت، در رفع اين شبهه‌ و دفاع از خويش است كه نه تنها دخالت در وقوع اين حادثه نداشته، بلكه تا توانسته از جان خليفه دفاع كرده است؛ چنان‌كه گاهى فرمود: «و الله لقد دفعت عنه حتّى خشيت أن أكون آثما»[[109]](#footnote-109)،[[110]](#footnote-110) «به خدا قسم آن قدر از او دفاع كردم كه ترسيدم گناهكار باشم.»

اميرمؤمنان، خود درباره‌ي جريانات پس از كشته شدن عثمان چنين فرموده‌اند: «هان! آزمايش و فتنه‌تان به روزى كه خداوند پيامبر خود را برانگيخت، برگشته است. سوگند به آن‌كه او را به حق مبعوث كرد، هر آينه چنان درهم‌آميخته و چنان غربال شويد كه آن‌كه پايين است رو آيد و آن‌كه در زِبَر است به زير درشود و پيشى‌جويندگان كه عقب مانده‌اند پيشى گيرند و پيشى‌گيرندگانى كه جلو افتاده‌اند عقب مانند».[[111]](#footnote-111)

اميرمؤمنان در طول مدّت خلافت چهارسال و نه‌ماه خود سه كارزار كمرشكن داشتند.

ابتدا ناكثين (پيمان‌شكنان) يا اصحاب جمل- شتر سرخ موى- كه اطراف عايشه، «حبيسة رسول الله »،[[112]](#footnote-112) گرد آمده بودند به جنگ پرداختند و فتنه‌شان را دفع نمودند و اجمالاً اختلافى كه بين مسلمانان پيش آمد را پايان دادند.

بار دوم، با قاسطين (عدول‌كنندگان از حق) كه طرفداران معاويه- از بنى‌اميه از قريش- درگير شدند كه ماجراى حكميّت پيش آمد.

حضرت در طول جنگ- كه تقريباً سه سال‌ و اندی به‌طور پراکنده به درازا انجاميد- در رسائلى كه به معاويه مى‌نوشتند او را هشدار داده و از فتنه‌ها و عواقب آن برحذر مى‌داشتند. ايشان در نامه‌اى چنين فرمودند: «از شبهه و اشتباه‌افكنى آن بپرهيز؛ زيرا چندى است كه فتنه پرده‌هاى خويش را فروآويخته و تاريكيش ديده‌ها را پوشانده است.»[[113]](#footnote-113)

سومین گروه که حضرت با آنان به کارزار پرداخت مارقین (خارج شدگان از دین) بودند. امام علی در خطبه‌ای که در نهروان ایراد کرد، فرمودند: ای مردم! پس از حمد و ثنای الهی، این من بودم که چشم فتنه را درآوردم و جز من کسی جرأت این کار را نداشت.»[[114]](#footnote-114)

**ب- فتنه‌ي زمان امام حسن**

صلح امام حسن نمونه‌ی دیگری از دفع فتنه است که برای حفظ نظام و اتّحاد و یکپارچگی امّت اسلام شکل‌پذیرفته است. رهبر انقلاب، آیة‌الله خامنه‌ای، از این صلح به‌عنوان «قهرمانانه‌ترین نرمش تاریخ» یاد کرده‌اند.[[115]](#footnote-115) در روایتی شعبی، از امام حسن چنین نقل کرده‌ است: «با حسن بن علی زمانی که در «نخیله» با معاویة بن ابوسفیان صلح نمود، حضور داشتم. معاویه خطاب به ایشان گفت: «برخیز و مردم را از این موضوع که امر خلافت را رها ساختی و آن را به من تسلیم نمودی، آگاه ساز.» سپس امام حسن بپاخاستند و پس از حمد و ثنای الهی، چنین فرمودند: «همانا زیرکانه‌ترین کارها پرواپیشگی و احمقانه‌ترین افعال پرده‌دری است. و این امر خلافت را که من و معاویه درباره‌ي آن اختلاف داشتیم یا حق کسی است که از من شایسته‌تر به آن است و یا این‌که حق من است ولی من برای برقرار ساختن صلح و آرامش امّت اسلام و محفوظ ماندن خون مسلمانان آن را رها نمودم؛‌ چه، می‌دانستم که ممکن است برای شما فتنه باشد... .»[[116]](#footnote-116)

**ج- فتنه‌ي غُلات**

یکی از جریان‌هایی که در طول تاریخ تشیّع فتنه‌ای اعتقادی، اخلاقی و فقهی ایجاد کرد و موجب فرقه‌فرقه شدن بسیاری از شیعیان گردید، جریان غُلات است. غالیان در ابتدای حرکت خود در زمان امام علی تا آغاز دوران صادقین از روی محبّت افراطی به ائمّه و پس از این دوره تا دوران عسگریین با گرایش‌هایی سیاسی و برای کسب قدرت، دست به فتنه‌انگیزی و تفرقه‌افکنی زدند و در این مسیر عدّه‌ای ساده‌لوح و قدرت‌طلب را با خود همداستان کردند.[[117]](#footnote-117)

دربرخی روایات دیگر ائمّه‌ي اطهار شاهراه‌های اصلی را جهت دفع هرگونه فتنه‌ی اعتقادی، اخلاقی، فقهی، سیاسی، اجتماعی و… را بیان نموده‌اند:

**الف- ‌تمسک به قرآن کریم:**

رسول خدا درباره‌ي نقش قرآن در فتنه‌زدایی این چنین فرموده‌اند: «آن زمان که فتنه‌ها چون پاره‌های شب تار بر شما وارد شد به قرآن پناه برید.»[[118]](#footnote-118)

**ب- تمسک به اهل بیت :**

از دیدگاه امام علی اهل بیت کشتی‌های نجات بوده و در فتنه‌ها عامل نجات و رستگاری‌‌اند: «ای مردم! امواج فتنه‌ها را به‌وسیله‌ي کشتی‌های نجات درنوردید و از راه کینه‌توزی و دشمنی درآیید.»[[119]](#footnote-119)

**ج- پرهیزگاری:**

امام علی پرواپیشگی را، راه نجات از فتنه‌ها می‌دانند: «بدانید که هرکس تقوای الهی پیش گیرد خداوند برای او راه خروجی از فتنه‌ها قرار دهد و نوری در تاریکی‌ها.»[[120]](#footnote-120)

**د- اخلاص:**

اخلاص عاملی است که شیطان‌ها و شیطان‌صفتان را نیروی مقابله با آن نیست. رسول خدا فرمودند: «خوشا به حال مخلصان، آنان چراغ‌های هدایتند و هر فتنه‌ي تاری از آنها بر طرف می‌شود.»[[121]](#footnote-121)

**8- تکبّر**

تکبّر در لغت از باب تفعّل و از ریشه‌ی «کبر» است. «کِبر، حالتی مخصوص انسان است که از خود راضی است و خود را از دیگران برتر و بالاتر می‌داند.»[[122]](#footnote-122) گمراهی شیطان نیز ریشه در تکبّر ورزیدن او دارد.

حضرت علی در خطبه‌ای که «قاصعه» نام دارد و در آن متکبّران را تحقیر نموده، عمل ابلیس را در سجده نکردن به حضرت آدم مورد نکوهش قرار داده است.[[123]](#footnote-123)

وقتی سرگذشت انبیای گذشته را تورق و تصفّح می‌نماییم می‌بینیم که پاره‌ای از ام‌الرّذایل، نظیر: هواهای نفسانی، تکبّر، حسادت و... باعث شده تا اختلاف و چند دستگی میان امّت‌های ایشان پیش بیاید و کار آن‌قدر بالا بگیرد که دست به قتل رسولان الهی زنند: «و همانا به موسى كتاب [تورات] را داديم، و پس از او پيامبرانى را پشت‏سر هم فرستاديم، و عيسى پسر مريم را معجزه‏هاى آشكار بخشيديم، و او را با «روح‌القدس» تأييد كرديم؛ پس چرا هرگاه پيامبرى چيزى را كه خوشايند شما نبود برايتان آورد، كِبر ورزيديد؟ گروهى را دروغگو خوانديد و گروهى را كُشتيد.»[[124]](#footnote-124)

نتیجه‌ي کلام این‌که، تکبّر و خودپسندی یکی از عوامل تفرقه و اختلاف است.

**9- تحریف**

یکی از علل ایجاد اختلاف در تمام امّت‌ها تحریف است. در امّت‌های پیشین با تحریف لفظی و معنوی و در امّت اسلام با تحریف معنوی این امر صورت پذیرفته است.

دکتر موسوی‌زاده درباره‌ي تحریف کتب پیامبران پیشین چنین آورده است:

«... قرآن‌کریم ضمن آن که کُتُب پیشین- به‌ویژه تورات و انجیل- را تصدیق و ستایش کرده، در چند مورد فرموده که مثلاً یهود یا نصارا دست به تحریف کتاب خدا زده‌اند.»[[125]](#footnote-125)

قرآن‌کریم این تحریف را گونه‌ای اختلاف معرّفی کرده است: «و به راستى موسى را كتاب [تورات] داديم، پس در آن اختلاف واقع شد، و اگر از جانب پروردگارت فرمانِ [مُهلت] سبقت نگرفته بود، قطعاً ميانشان داورى شده بود؛ و در حقيقت، آنان درباره‌ي آن به شكّى سخت دچارند.»[[126]](#footnote-126) خداوند در جای دیگری درباره‌ي نقش ایشان در تحریف آگاهانه کتاب‌های آسمانی چنین آورده است: «در حقيقت، آنان كه درباره‌ي نشانه‏هاى خدا- بي‌آن كه حجّتى برايشان آمده باشد- به مجادله برمي‌خيزند در دل‌هايشان جز بزرگ‌نمايى نيست [و] آنان به آن [بزرگى كه آرزويش را دارند] نخواهند رسيد. پس به خدا پناه جوى، زيرا او خود شنواى بيناست.»[[127]](#footnote-127)

در مورد قرآن نیز باید گفت: تمام مسلمانان بر این مسأله اتفاق نظر دارد که تحریف لفظی در قرآن رخ نداده است، ولی تحریف معنوی در آن صورت پذیرفته است. آیة‌الله خويی در این مورد چنین نگاشته است:

«در میان مسلمانان هیچ‌گونه اختلافی در مورد وقوع تحریف معنوی وجود ندارد؛ چه، هر آن‌ که قرآن را به غیر از معنای حقیقی‌اش تفسیر و حمل کند، آن را تحریف نموده است. می‌بینید که بسیاری که بدعت‌گذار بوده‌اند و فرقه‌های فاسد ایجاد کردند، قرآن را با تأویل خود بر نظریّات شخصی و خواهش‌های نفسانی تحریف نمود و از این‌گونه تحریف منع شده است. هرکه چنین تحریفی را انجام دهد، در پاره‌ای از روایات مورد نکوهش قرار گرفته است. روایت زیر که کلینی در الکافی از امام باقر در نامه‌اش به سعدالخیر نگاشته، از این نمونه است: «و از کارهای ایشان در انداختن کتاب این است که حروف و ظاهرش را نگه داشتند، ولی حدود و حقیقت آن را تحریف نمودند، آنان روایت می‌نمودند ولی رعایت نمی‌کردند و جاهلان از حفظ ظاهر و حروف خوششان می‌آید و دانشمندان از وانهادن رعایت، اندوهناک می‌گردند ....»[[128]](#footnote-128)

کوتاه سخن این‌که، آنچه اتّحاد را ایجاد می‌کند چنگ‌زدن به کتاب آسمانی است؛ چه، هر گروهی که از کتاب آسمانی خود دورگشتند و آن را دستخوش تحریف- لفظی یا معنوی- نمودند تفرقه و اختلاف در آنان به‌وجود آمد و آیین‌شان رفته‌رفته عوض شد و فرقه‌های گوناگون و مختلفی از آنان شکل گرفت.

**10- اعتماد به نااهل**

از جمله اسباب تفرقه، اعتماد کردن به نااهل و نامحرم در اسرار شخصی، خانوادگی، اموراداری و اسرار مملکتی است. هریک در مرتبه‌ی خود ممکن است موجب اختلاف دو دوست، اهل یک یا چند خانواده، به خطر افتادن موقعیّت یک مجموعه و حتّی مملکت گردد. استاد دلشاد تهرانی، محقّق و پژوهشگر معارف حدیثی، یکی از شرایط کارگزاران و مسؤولیّن جامعه‌ي اسلامی را شایستگی و اهلیّت دانسته و چنین می‌نویسد:

«از مهم‌ترین تمهیدات و مقوّمات اخلاق اداری، شایسته سالاری و اهلیّت‌گرایی است. قرار گرفتن اشخاص در مراتبی که شایستگی و اهلیّت لازم برای آن را ندارند، بزرگ‌ترین خیانت به اخلاق اداری است. وقتی کسی مناسب کاری نیست و اهلیّت لازم برای مسؤولیّتی را ندارد و در جایگاهی قرار می‌گیرد که جایگاه او نیست، انواع تباهی‌ها ظهور می‌کند. چنین شخصی به‌طور معمول تحت فشارهای درونی و بیرونی قرار می‌گیرد و چون میان شخصیّت او و شخصیّت مسؤولیّت او سنخیتی نیست، تزاحم میان این دو به‌صورت عوارض روانی و رفتاری بروز می‌کند. قرار گرفتن فرد در جایگاهی که شایستگی آن را ندارد، فرد را از اخلاق انسانی دور می‌نماید؛ زیرا نفس چنین کاری، عملی ضدّ اخلاقی است و آن که می‌پذیرد در جایی قرار گیرد که جای او نیست، ابتدا حریم‌های اخلاق انسانی خود را می‌شکند و آن که با حریم‌های اخلاقی ویران شده کاری انجام می‌دهد، به‌ راحتی به حریم‌های فردی و اجتماعی، مادّی و معنوی تجاوز می‌کند و دست تعدّی می‌گشاید، و در مقابل، آن که براساس شایسته سالاری و اهلیّت‌گرایی در جایگاه مناسب خود قرار می‌گیرد، مورد تأییدهای درونی و بیرونی واقع می‌شود، و این خود بهترین زمینه‌ي اخلاق اداری و پایدارکننده‌ي آن است.

امام علی درباره‌ي خطر بر سر کار آمدن ناشایستگان و نااهلان و پی‌آمدهای تباهگر آن چنین هشدار داده است:«شما خوب می‌دانید که نه جایز است که بخیل بر ناموس و جان و غنیمت‌ها و احکام مسلمانان ولایت یابد و امامت آنان را عهده‌دار شود تا در مال‌های آنان حریص گردد؛ و نه نادان، تا به نادانی خویش مسلمانان را به گمراهی برد؛ و نه ستمکار، تا به ستم، عطای آنان را ببرد؛ و نه حیف و میل‌کننده‌ی اموال، تا به مردمی ببخشد و مردمی را محروم سازد؛ و نه آن‌که به‌خاطر حکم کردن رشوه ستاند، تا حقوق را پایمال کند و آن را چنان‌که باید نرساند؛ و نه آن‌که سنّت را ضایع سازد و امّت را به هلاکت در اندازد.»[[129]](#footnote-129)،[[130]](#footnote-130)

یکی از آثاری که ذکر شده است هلاکت امّت است. توضیح مطلب این که، با رعایت نکردن اهلیّت کسانی که دشمن هستند بر اسرار مؤمنین و اهل ایمان دست پیدا کرده و ضربه‌ي خود را می‌زنند و دشمنی خود را به‌عرصه‌ي ظهور می‌رسانند. خداوند در قرآن کریم مؤمنان را از این مسأله برحذر می‌دارد، آن‌جا که می‌فرماید: «اى كسانی كه ايمان آورده‏ايد، از غير خودتان، [دوست و] هم راز مگيريد. [آنان] از هيچ نابكارى در حقّ شما كوتاهى نمي‌ورزند. آرزو دارند كه در رنج بيفتيد. دشمنى از لحن و سخنشان آشكار است؛ و آنچه سينه‏هايشان نهان مي‌دارد، بزرگ‌تر است. در حقيقت، ما نشانه‏ها[ىِ دشمنى آنان] را براى شما بيان كرديم، اگر تعقّل كنيد. هان، شما كسانى هستيد كه آنان را دوست داريد، و [حال آن‌كه] آنان شما را دوست ندارند، و شما به همه‌ي كتاب‌ها[ىِ خدا] ايمان داريد؛ و چون با شما برخورد كنند مي‌گويند: «ايمان آورديم.» و چون [با هم] خلوت كنند، از شدّت خشم بر شما، سر انگشتان خود را مي‌گزند. بگو: «به خشم خود بميريد.» كه خداوند به راز درون سينه‏ها داناست.»

نتیجه‌ي سخن این‌که، اعتماد به نااهل عامل ایجاد تفرقه و اختلاف است.

**10- بدگمانی**

خداوند در قرآن کریم اهل ایمان را از بسیاری گمان‌ها برحذر داشته؛ چه، برخی از آنها گناهند: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيراً مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ** ...؛[[131]](#footnote-131) «اى كسانى‌كه ايمان آورده‏ايد، از بسيارى از گمان‌ها بپرهيزيد كه پاره‏اى از گمان‌ها گناه است... .»

امیرمؤمنان حضرت علی در این باره چنین می‌فرمایند: «شما بر پایه‌ي دین خدا برآورید. چیزی بین شما جدایی نیفکنده، مگر آلودگی‌های درون و بدنیّتی‌ها که [باعث شده‌اند] اکنون به همدیگر کمک نمی‌کنید، خیرخواه نیستید، چیزی به هم نمی‌بخشید و همدیگر را دوست نمی‌دارید.»[[132]](#footnote-132)

بدگمانی پیوندهای دوستی و محبّت را از بین برده و آن را به جدایی مبدّل می‌سازد. امام علی می‌فرمایند: «هرکس بدگمانی بر وی غلبه کند، هیچ صلحی بین او و یارانش باقی نمی‌گذارد.»[[133]](#footnote-133)

نتیجه‌ي کلام این‌که، لازمه‌ي بدگمانی، جدایی و تفرقه و اختلاف است؛ لذا، بدگمانی عاملی در ایجاد تفرقه است.

**12- عُجب و خودشیفتگی**

حالتی درونی از انسان که از انجام کار نیک در درون خوشحال گردد، اطلاق می‌شود. در فرهنگ معارف دینی از این عمل نهی شده است. یکی از خطرات و پیامدهای عجب ایجاد اختلاف است. در روایتی، امام صادق این عامل را سبب بُغض و کینه و دشمنی دانسته و چنین می‌فرمایند: «ثلاثة مکسبة للبغضاء: النفاق و الظلم و العجب»؛[[134]](#footnote-134) «سه چیز مایه‌ي کدورت و دشمنی است: دورویی و ستم و خودشیفتگی» در روایتی دیگر نیز از یکی از صادقین چنین آمده است: «الانقباض من النّاس مکسبة للعداوة»؛[[135]](#footnote-135) «سرد برخورد کردن با مردم[به سبب عُجب] سبب دشمنی است.»

**جمع‌بندی و نتیجه‌گیری**

1- اساس تفرقه از منظر قرآن و سنّت رذایل اخلاقی است.

2- رذایلِ اخلاقی زمینه‌ساز تفرقه عبارتند از: جهل، پیروی از هوای نفس، نفاق، شیفتگی دنیا، حسادت، وساوس شیطان، فتنه‌انگیزی، تکبّر، تحریف، اعتماد به نااهل، بدگمانی و عُجب و خودشیفتگی.

**منابع**

1. *قرآن کریم*، ترجمه: فولادوند، محمّدمهدی، چاپ یازدهم، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، 1373 ش.
2. الآمدی، (ف 550 ق)، عبدالواحد التمیمی، *غررالحکم ودررالکلم*، الطبعة الاولی، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، 1366ش.
3. ابن ابی‌الحدید المعتزلی (ف 656 ق)، عزالدین عبدالحمید بن هبة الله، *شرح نهج‌ البلاغه*، قم: کتابخانه‌ي آیة الله مرعشی نجفی، 1404ق.
4. ابن الاثیر الجزری (ف 606 ق)، مجدالدّین ابوالسعادات المبارک بن محمّد، *النهایة فی غریب الحدیث و الأثر*.
5. ابن‌فرات الکوفی (از عالمان عصر غیبت صغری)، ابوالقاسم فرات بن ابراهیم، *تفسیر فرات الکوفی*.
6. ابن فهد الحلی (ف 841 ق)، *عدة الداعی ونجاح الساعی*، الطبعة الاولی، قم: دارالکتاب الإسلامیة، 1407ق.
7. ابن‌منظور، جمال‌الدّین ابوالفضل، *لسان‌العرب*، الطبعة الاولی، بیروت: دارإحیاء التراث العربی، 1405ق.
8. الامینی (ف 1390ق)، عبدالحسین، *الغدیر فی الکتاب والسنة والأدب*، الطبعة الرابعه، بیروت: دارالکتاب العربی، 1397 ق.
9. الاهوازی، یعقوب ابن سکیت، *ترتیب اصلاح المنطق*، ترتیب و تقدیم و تعلیق: محمّد مشهد‍، مجمع البحوث الإسلامیه، 1412ق.
10. جعفریان، رسول، *حیات فکری و سیاسی امامان شیعه* ، قم: سازمان تبلیغات اسلامی، 1369ش.
11. الجوهری، اسماعیل بن حمّاد، *الصحاح تاج‌اللغة و صحاح‌العربیة*، بیروت: دارالعلم للملایین، 1376ق.
12. الحرانی (از عالمان قرن چهارم)، أبومحمّد الحسن بن علی بن الحسین بن شعبه، *تحف العقول عن آل الرسول*، الطبعة الثانیة، قم: انتشارات جامعه‌ي مدرسّین حوزه‌ي علمیّه‌ي قم، 1404ق.
13. حسین، یعقوب*، اهل بیت محور وحدت*، قم: بوستان کتاب قم، 1384ش.
14. حسینی خامنه‌ای، سیّد علی، *صلح امام حسن یا قهرمانانه‌ترین نرمش تاریخ*، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، 1383ش.
15. حکیم، محمّدباقر، *وحدت اسلامی از دیدگاه قرآن و سنّت*، ترجمه: فقهی‌زاده، عبدالهادی، تهران: تبیان، 1377 ﻫ .ش.
16. خرمشاهی، بهاءالدّین، *دانشنامه قرآن و قرآن ‌پژوهی*، چاپ اوّل، تهران: نشر دوستان و نشر ناهید، 1377ش.
17. الخوئی (ف 1369ش)، السیّد ابوالقاسم الموسوی، *البیان فی تفسیر القرآن*، الطبعة الثالثة، بیروت: مؤسّسة الأعلمی للمطبوعات، 1394ق 1974 م.
18. دلشاد تهرانی، مصطفی، *ارباب امانت؛ اخلاق اداری در نهج‌‌البلاغه*، چاپ نهم، تهران: دریا، 1382ش.
19. دلشاد تهرانی، مصطفی، *دولت آفتاب: اندیشه سیاسی و سیره‌ي حکومتی علی* ، چاپ دوم ، تهران: دریا، 1383ش.
20. دلشاد تهرانی، مصطفی، سیره‌‌ي نبوی «منطق عملی» دفتر سوم: سیره‌ي مدیریتی، چاپ دوم، تهران: دریا، پاییز 1383ش.
21. دلشاد تهرانی، مصطفی، میراث ربوده؛ *تحلیلی بر رویداد سقیفه (سلسله‌ي تاریخ ائمّه و جهاد شیعه 1)*، چاپ دوم، تهران: انتشارات دریا، زمستان 1381ش.
22. راغب اصفهانی، حسین بن محمّد، *مفردات الفاظ القرآن*، الطبعة الأولی، قم: مکتبة نشر الکتب، 1404ق.
23. سیّد رضی، ابوالحسن حسین بن محمّد، *نهج‌‌البلاغه*، ترجمه: شهیدی، جعفر، چاپ بیست و یکم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، 1380ش.
24. همو، *نهج‌ البلاغه*، ترجمه: شیروانی، علی، چاپ چهارم، قم: دارالعلم، 1384 ش.
25. الصدوق (ف 381 ق)، ابوجعفر محمّد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی، *الخصال*، الطبعة الاولی، قم: جامعۀ مدرسین الحوزۀ العلمیۀ، 1403ق.
26. صفری فروشانی، نعمت‌الله، *غالیان*، چاپ اوّل، مشهد: آستان قدس رضوی، 1378ش.
27. طباطبايی، سیّد محمّد حسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ترجمه: موسوی همدانی، سیّد محمّدباقر، چاپ بیست و دوم، قم: سازمان تبلیغات اسلامی وابسته به جامعه مدرسّین حوزه‌ي علمیّه‌ي قم، 1386ش.
28. الطبرسی (از عالمان قرن ششم)، ابومنصور احمد بن علی بن أبی‌طالب، *الاحتجاج علی أهل اللجاح*، قم: شریف رضی، 1425ق.
29. الطبرسی (ف 548 ق)، امین الإسلام أبوعلی الفضل بن الحسن، *جوامع الجامع*، تهران: دانشگاه تهران، 1377ش.
30. طریحی، فخرالدّین، *مجمع البحرین ومطلع النورین*، بیروت: دارمکتبة الهلال، 1985 م.
31. طیبی، ناهید، *وحدت از منظر امام علی*  (*ریشه‌ها و* *شیوه‌ها*)*،*کنگره‌ي بین‌المللی امام علی ، وحدت ملّی و امنیّت ملّی، 1381 ش.
32. العسکری، ابوهلال حسن بن عبدالله، *الفروق اللغویة*، قم: انتشارات اسلامی جامعه‌ي مدرسّین وابسته به حوزه‌ي علمیّه‌ي قم، 1412ق.
33. عسگری (ف 1386ش)، علّامه سیّد مرتضی، *أحادیث أم‌المؤمنین عایشه*، ترجمه‌: سردارنیا، عطاءمحمّد، تهران: واحد تحقیقات اسلامی بنیاد بعثت، 1361ش.
34. العیاشی (ف 320 ق)، ابوالنضر محمّد بن مسعود بن عیاش السُلَمی السمرقندی، *تفسیر العیاشی*، تهران: چاپخانه‌ي علمیّه، 1380ق.
35. الغازی، داود بن سلیمان، *مسند الرضا*، قم: مکتب الاعلام الاسلامی، 1418.ق.
36. فراهیدی، خلیل بن احمد، *العین*، تحقیق: المخزومی، مهدی، و السامرایی، ابراهیم، قم: مؤسّسة دارالهجرة، 1409 ق.
37. القشیری (ف 261 ق)، ابوالحسین مسلم بن الحجاج، *صحیح مُسلِم*، بیروت: دارالفکر، بی‌تا.
38. القمی (ف سده چهارم)، ابوالحسن علی بن ابراهیم، *تفسیر القمی*، تحقیق: جزائری، سیّد طیب، چاپ چهارم، قم: دارالکتاب، 1367 ﻫ.ش.
39. الکلینی (ف 329ﻫ.ق)، ابوجعفر محمّد بن یعقوب، *الكافي*، صححه وعلّق علیه: الغفاری، علی‌ اکبر، الطبعة الاولی، تهران: دارالکتب الإسلامیة، 1388ق.
40. همو، ترجمه و شرح: مصطفوی، سیّد جواد، تهران: دفتر نشر فرهنگ اهل بیت ، بی‌تا.
41. گروهی از پژوهشگران، *فرهنگ اصطلاحات عرفانی اسلامی*، چاپ اوّل، تهران، دفتر پژوهش و نشر سهروردی،1380ش.
42. اللیثی الواسطی، علی بن محمّد، *عیون الحکم والمواعظ*، قم: مؤسّسه‌ي فرهنگی دارالحدیث، 1418ق.
43. مجلسی، محمّدباقر، *بحار الانوار الجامعة لدررر أخبار الأئمّة* بیروت: مؤسّسة الوفاء، 1403 ﻫ.ق.
44. محمّدی ری‌‌ شهری، محمّد‍، *میزان الحکمة*، ترجمه: شیخی، حمیدرضا، چاپ سوّم، قم: دارالحدیث، 1377 ش.
45. محمّدی ری‌شهری، محمّد، *خردگرایی در قرآن و حدیث*، ترجمه: مهریزی، مهدی، چاپ اوّل، قم: دارالحدیث، 1378ش.
46. محمّدی‌ ری‌شهری، محمّد، *دانشنامه‌ي امیرالمؤمنین بر پایه‌ي قرآن، حدیث و تاریخ*، ترجمه: مسعودی، عبدالهادی، (ج 1‍، 2، 3 و 12) و مهریزی، مهدی (ج 4 و 5)، حسینی «ژرفا»، سیّد ابوالقاسم (ج 6) و محدّثی، جواد (ج 7) و سلطانی، محمّدعلی (ج 8، 9، 10 و 11)، چاپ اوّل، قم: دارالحدیث، 1380ش.
47. مسعودی، عبدالهادی، *روش فهم حدیث*، چاپ اوّل، تهران: سمت، 1384ش.
48. معارف، مجید، *پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه*، چاپ اوّل، تهران: مؤسّسه‌ي فرهنگی و هنری ضریح، 1374ش.
49. المفید (413 ﻫ .ق)، محمّد بن محمّد بن نعمان، *الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد*، دارالمفید، تحقیق: مؤسّسه‌ي آل‌البیت لتحقیق التراث،1414ق.
50. المفید (ف 413)، ابوعبدالله محمّد بن محمّد بن النعمان البغدادی، *الأمالی*، بیروت: دارالمفید،1414ق.
51. موسوی‌زاده، سیّد محمّد، *نگرش اسلام به سایر ادیان و ملل*.
52. واعظ‌زاده‌ي خراسانی، محمّد، *امام علی و وحدت اسلامی،* کنگره‌ي بین‌المللی امام علی ، وحدت ملّی و امنیّت ملّی، 1381 ش.
53. الهندی، متقی (ف 975 ﻫ.ق)، علاءالدّین بن حسام‌الدّین، *کنز العمّال فی أحادیث الأقوال والأفعال*، تحقیق: بکری حیانی وصفوة السقا، بیروت: مؤسسة الرسالة، 1409ق.

1. 1- دانشجوي دكتراي علوم قرآن و حديث دانشگاه آزاد اسلامي واحد علوم و تحقيقات تهران.

   sms\_hoseiniseresht@yahoo.com [↑](#footnote-ref-1)
2. 1-كلینی، محمّد بن یعقوب، *الكافی*، ترجمه و شرح: مصطفوی، سیّد جواد، ج 1، ص 37. [↑](#footnote-ref-2)
3. - همان، ص 38. [↑](#footnote-ref-3)
4. - معنای واژه در زبان انگلیسی عبارت است از: dispersion و separation. [↑](#footnote-ref-4)
5. - زمخشری، جارالله، *الفائق فی غریب الحدیث*، ج 3، ص 26. [↑](#footnote-ref-5)
6. - ابن سکّیت أهوازی، یعقوب، *ترتیب اصلاح المنطق*، ص 281. [↑](#footnote-ref-6)
7. - ابن‌منظور، جمال‌الدّین ابوالفضل، *لسان‌العرب*، ج 10، ص 300، جوهری، اسماعیل بن حمّاد؛ *الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیة*، ج 4، ص 1542. [↑](#footnote-ref-7)
8. - طریحی، فخرالدّین، *مجمع البحرین و مطلع النورین*، ج 3، ص 393؛ همو، *تفسیر غریب القرآن*، ص 426؛ راغب اصفهانی، حسین بن محمّد، *مفردات الفاظ القرآن*، ص 377. [↑](#footnote-ref-8)
9. - قمی، علی بن ابراهیم، *تفسیر القمی*، ج 1، ص 254؛ کوفی، فرات بن ابراهیم، *تفسیر فرات الکوفی*، ص510 ؛ عیّاشی، محمّد بن مسعود، *تفسير عيّاشي*، ج 2، ص 35 و 110. [↑](#footnote-ref-9)
10. - جوهری، اسماعیل بن حمّاد، *الصحاح تاج‌اللغة و صحاح العربیة*، ج 4، ص1540. [↑](#footnote-ref-10)
11. - ابن سکّیت أهوازی، یعقوب، *ترتیب اصلاح المنطق*، ص 281. [↑](#footnote-ref-11)
12. - فراهیدی، خلیل بن احمد، پیشین، ج 5، ص 147. [↑](#footnote-ref-12)
13. - «وهنگامى‌كه دريا را براى شما شكافتيم وشما را نجات بخشيديم؛و فرعونيان را- در حالى كه شما نظاره می‌كرديد- غرق كرديم.» [بقره/50]. [↑](#footnote-ref-13)
14. - طَبْرِسی، ابوعلی فضل بن حسن، *جوامع الجامع*، ج 1، ص 103. [↑](#footnote-ref-14)
15. - «... روز جدایی ...» [انفال/ 41] [↑](#footnote-ref-15)
16. - «دلالت روشن برای راه و طریق و راه درست است و چیزی است که صحت یکی از دو نقیض را روشن کند.» [راغب اصفهانی، حسین بن محمّد، *مفردات ألفاظ القرآن*، ص 107]. [↑](#footnote-ref-16)
17. - حضرت علی می‌فرمایند: «شبهه را شبهه نامیده‌اند، چون حق را ماند، لیکن دوستان خدا را- فریفتن نتواند- که یقین، چراغ - رهگذر- ایشان است و رستگاری راهبر.» [سیّد رضی، ابوالحسن حسین بن محمّد، *نهج‌البلاغه*، ترجمه‌: شهیدی، سیّدجعفر، خطبه‌ي 38]. [↑](#footnote-ref-17)
18. - «اى كسانى كه ايمان آورده‏ايد اگر از خدا پروا داريد براى شما [نيروى] تشخيص [حق از باطل] قرار می‌دهد؛ ... .» [أنفال/ 29] [↑](#footnote-ref-18)
19. - مائده/ 25. [↑](#footnote-ref-19)
20. - طریحی، فخرالدّین، *تفسیر غریب القرآن*، ص 426. [↑](#footnote-ref-20)
21. - بقره/ 285. [↑](#footnote-ref-21)
22. - عسکری، ابوهلال حسن بن عبدالله، *الفروق اللغویة*، ص 403. [↑](#footnote-ref-22)
23. - Separation و distribution و distraction و dispersion و differentiation وcausing division.

    [گروهی از پژوهشگران، *فرهنگ اصطلاحات عرفانی اسلامی*، ص 348]. [↑](#footnote-ref-23)
24. - أنعام/ 65، 153، 159؛ روم/ 32؛ بقره/ 213؛ یونس/ 19؛ نحل/64؛ شوری/ 13. [↑](#footnote-ref-24)
25. - هود/ 91- 92. [↑](#footnote-ref-25)
26. - محمّدی ری‌شهری، محمّد، *خردگرایی در قرآن و حدیث*، ترجمه: مهریزی، مهدی، ص 261. [↑](#footnote-ref-26)
27. - وَ أَطِیعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لا تَنازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَ تَذْهَبَ رِیحُكُمْ وَ اصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِینَ. [أنفال/ 46]. [↑](#footnote-ref-27)
28. - طیّبی، ناهید، *وحدت از منظر امام علی ،*‌كنگره‌ي بین المللی امام علی ، ج 2، ص 107. [↑](#footnote-ref-28)
29. - رك: لقمان/ 21-20؛ حج/ 8-3. [↑](#footnote-ref-29)
30. 4- آمدی، عبدالواحد بن محمّد تمیمی، *غرر الحکم و درر الکلم*، ش 1783. [↑](#footnote-ref-30)
31. - محمّدی ری‌شهری، محمّد، *خردگرایی در قرآن و حدیث*، ترجمه: مهریزی، مهدی، ص 27. [↑](#footnote-ref-31)
32. - ر.ك:أنعام/ 159. [↑](#footnote-ref-32)
33. - أنعام/ 164. [↑](#footnote-ref-33)
34. - نحل/ 119. [↑](#footnote-ref-34)
35. - ابن ابی‌الحدید معتزلی، ابوحامد محمّد، *شرح نهج‌البلاغه*،‌ ج 20، ص 323، ح 702. [↑](#footnote-ref-35)
36. - مجلسی، محمّدباقر، *بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمّه ،* ج 75، ص 81. [↑](#footnote-ref-36)
37. - حشر/ 14. [↑](#footnote-ref-37)
38. - آل عمران/ 105- 103. [↑](#footnote-ref-38)
39. - سیّد رضی، ابوالحسن محمّد بن الحسین، *نهج‌البلاغه*، خطبه‌ی16. [↑](#footnote-ref-39)
40. - مائده/ 14. [↑](#footnote-ref-40)
41. - محمّدی ری‌شهری، محمّد، *میزان* *الحكمه*، ترجمه: شیخی، حمیدرضا، ج 1، ص 200، ش 768. [↑](#footnote-ref-41)
42. - حكیم، سیّد محمّدباقر، *وحدت اسلامی از دیدگاه قرآن و سنّت*، ترجمه: فقهی‌زاده، عبدالهادی، ص 39. [↑](#footnote-ref-42)
43. - سیّد رضی، ابوالحسن محمّد بن الحسین، *نهج‌البلاغه*، خطبه‌ی50. و در برخی از منابع نیز این عبارت وارد شده است: «إنّی سمعت رسول الله یقول: کیف أنتم إذا ألبستکم فتنة یربو فیها الصغیر و یهرم فیها الکبیر...؟! » [ر.ک: محمّدی ری‌شهری، محمّد، *میزان* *الحكمة*، ترجمه‌: شیخی، حمیدرضا، ص 4518، ش 15608؛ نیز، همو، *دانشنامه امیرالمؤمنین* ، ج 4، ص162]. [↑](#footnote-ref-43)
44. - مائده/ 30- 27. [↑](#footnote-ref-44)
45. - بقره/ 87 . [↑](#footnote-ref-45)
46. - طبرسی، ابومنصور احمدبن علی، *الاحتجاج علی اهل اللّجاج*، ج 1، ص 168؛ هندی، متقی بن حسام‌الدّین، *كنز* *العمّال*، ج 16، ص 184؛ مجلسی، محمّدباقر، بحارالأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمّه، ج 75، ص 49 و ج 2، ص 266 و ج 32، ص 221 و 256؛ و نیز ر.ك: حرّانی، ابن‌شعبه، *تحف*‌*العقول* عن آل‌الرسول ، ص 211. [↑](#footnote-ref-46)
47. - مجلسی، محمّدباقر، *بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمّه* ، ج 29، ص 422. [↑](#footnote-ref-47)
48. - حسین، یعقوب، *اهل بیت محور وحدت*، ص 200. [↑](#footnote-ref-48)
49. - امام علی این تعبیر را برای مردم آخر الزمان به‌كار می‌برد كه «عطفوا الهدی عن الهوی» و نیز «عطفوا القرآن علی الرأی» [سیّدرضی، ‌ابوالحسن محمّد بن الحسین، *نهج‌البلاغه*، خطبه‌ی 138]. [↑](#footnote-ref-49)
50. -كشّی، محمّد بن مسعود، *الرّجال*، ج 2، ص 507. [↑](#footnote-ref-50)
51. 3- مسعودی، عبدالهادی، *روش* *فهم* *حدیث*، صص240-241. [↑](#footnote-ref-51)
52. - مؤمنون/ 71. [↑](#footnote-ref-52)
53. - مؤمنون/ 52-53. [↑](#footnote-ref-53)
54. - بقره/ 145. [↑](#footnote-ref-54)
55. - مائده/ 48. [↑](#footnote-ref-55)
56. - انعام/ 35. [↑](#footnote-ref-56)
57. - توبه/ 67. [↑](#footnote-ref-57)
58. - نساء/ 145. [↑](#footnote-ref-58)
59. - راغب اصفهانی، حسین بن محمّد، *مفردات* *الفاظ* *القرآن*، ص 502. [↑](#footnote-ref-59)
60. - بقره/ 10-14. [↑](#footnote-ref-60)
61. - طباطبائی، سیّدمحمّدحسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ج 3، ص 58 و نیز ر.ک: توبه/ 102. [↑](#footnote-ref-61)
62. - محمّدي ري شهري، محمّد، *دانشنامه‌ي* *امیرالمؤمنین* ، ترجمه: سلطانی، محمّدعلی، ج 10، ص 245. [↑](#footnote-ref-62)
63. - نور/ 47-50. [↑](#footnote-ref-63)
64. - آل عمران/ 118- 119. [↑](#footnote-ref-64)
65. - منافقون/ 2؛ و نیز نک: مجادله/ 16. [↑](#footnote-ref-65)
66. - هود/ 28- 29. [↑](#footnote-ref-66)
67. - آل عمران/ 187. [↑](#footnote-ref-67)
68. - ر.ک: مفید، محمّد بن محمّد بن نعمان، *الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد.* [↑](#footnote-ref-68)
69. - نساء/ 59-61. [↑](#footnote-ref-69)
70. - دلشاد تهرانی، مصطفی، *دولت* *آفتاب*، ص154. [↑](#footnote-ref-70)
71. - همان، ص 155. [↑](#footnote-ref-71)
72. - آل عمران/ 152. [↑](#footnote-ref-72)
73. - «اساس و پایه‌ي هر اشتباهی، دوستی دنیا است.» [كلینی، محمّدبن یعقوب، *الكافی*، ج 2، ص 315]. [↑](#footnote-ref-73)
74. - دلشاد تهرانی، مصطفی، *سیره‌ی* *نبوی* «*منطق* *عملی*»، دفتر سوم: *سیره*‌ی *مدیریتی*، ص26؛ نقل از: ابن‌منظور، جمال‌الدّین محمّد بن مكرم، *لسان*‌*العرب*، ج10 ص263. [↑](#footnote-ref-74)
75. - بقره/ 26-27. [↑](#footnote-ref-75)
76. - الفتنی، محمّدطاهر بن الهندی، *تذكرة الموضوعات*، ص 14. [↑](#footnote-ref-76)
77. - راغب اصفهانی، حسین بن محمّد، پیشین، ص 118. [↑](#footnote-ref-77)
78. - طریحی، فخرالدّین، *مجمع البحرین و مطلع النورین*، ج 1، ‌ص 507. [↑](#footnote-ref-78)
79. - طباطبايی، علّامه سیّد محمّدحسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ج 2، ص 182. [↑](#footnote-ref-79)
80. -آل عمران/ 19. [↑](#footnote-ref-80)
81. - مفید، ابوعبدالله، محمّدبن محمّدبن النعمان، ‌*الأمالی*، ص 46. [↑](#footnote-ref-81)
82. - نساء/ 54. [↑](#footnote-ref-82)
83. - نساء/ 55. [↑](#footnote-ref-83)
84. - مؤمنون/ 24. [↑](#footnote-ref-84)
85. - مؤمنون/ 33-34. [↑](#footnote-ref-85)
86. - بقره/ 246. [↑](#footnote-ref-86)
87. - بقره/ 247. [↑](#footnote-ref-87)
88. - یونس/ 101. [↑](#footnote-ref-88)
89. - دلشاد تهرانی، مصطفی، *میراث ربوده*، صص 138-140، نقل از: ثقفی، ابن‌هلال، *‌الغارات*، صص 115- 118. [↑](#footnote-ref-89)
90. - یس/ 60. [↑](#footnote-ref-90)
91. - أنعام/ 43. [↑](#footnote-ref-91)
92. - أنعام/ 121. [↑](#footnote-ref-92)
93. - طه/120. [↑](#footnote-ref-93)
94. - مؤمنون/ 97. [↑](#footnote-ref-94)
95. - محمّد / 25. [↑](#footnote-ref-95)
96. - حجر/ 39-40. [↑](#footnote-ref-96)
97. - لازم به توضیح است كه ابلیس كه موجب رانده شدن حضرت آدم و همسرش گردید، یكی از مصادیق شیطان است. [↑](#footnote-ref-97)
98. - إسراء/ 64. [↑](#footnote-ref-98)
99. - مائده/ 91. [↑](#footnote-ref-99)
100. - مائده/ 55-56. [↑](#footnote-ref-100)
101. - أنعام/ 121. [↑](#footnote-ref-101)
102. - ر.ک: ص/ 79-83. [↑](#footnote-ref-102)
103. - بقره/ 102. [↑](#footnote-ref-103)
104. - نساء/60-61. [↑](#footnote-ref-104)
105. 1- طباطبایی، محمّد حسین، پیشین، ترجمه‌ي موسوی همدانی، محمّدباقر، ج 2، ص 89. [↑](#footnote-ref-105)
106. 2- عنكبوت/ 2. [↑](#footnote-ref-106)
107. 1- آل عمران /186. [↑](#footnote-ref-107)
108. 2- محمّدی ری شهری، محمّد، پیشین، ج 9، ص 4526، ش 15604. [↑](#footnote-ref-108)
109. 1- سيّد رضي، ابوالحسن حسين بن محمّد، پيشين، خطبه‌ي 240. [↑](#footnote-ref-109)
110. 2- واعظ‌زاده خراساني، محمّد، *امام على و وحدت اسلامي*؛ مجموعه‌ مقالات كنفرانس بين‌المللى امام على ، ج 2، ص 5. [↑](#footnote-ref-110)
111. 1- سيّد رضي، ابوالحسن حسين بن محمّد، پيشين، خطبه‌ي 16؛ محمّدى رى‌شهري، محمّد،  *ميزان*‌*الحكمة*،‌ ج 9، ص 4515، ش1560. [↑](#footnote-ref-111)
112. 2- اميني، عبدالحسين، *الغدير*، ج 10، ص 126؛ عسگري، سيّد مرتضي، *احاديث* *ام‌المؤمنين* *عايشه*، ج 1، ص 187. [↑](#footnote-ref-112)
113. 3- همان، ص 4514، ش 15598. [↑](#footnote-ref-113)
114. - محمّدي ري شهري، محمّد، پيشين، ص 4524، شماره‌ي 15630، سيّد رضي، ابوالحسن حسين بن محمّد، پيشين، خطبه‌ي 93. [↑](#footnote-ref-114)
115. 2- ر.ک: حسینی خامنه‌ای، سیّدعلی، *صلح امام حسن یا قهرمانانه‌ترین نرمش تاریخ*. [↑](#footnote-ref-115)
116. 1- الإربلی، ابوالحسن علی بن عیسی، *كشف الغمة فی معرفة الأئمّه*، ج 1، ص 566. [↑](#footnote-ref-116)
117. 2- معارف، مجید، *پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه*، ص 296؛ و نیز رك به: صفری فروشانی، نعمت‌الله، *غالیان*؛ مجلسی، محمّدباقر، *بحاالانوار*، ج 25؛ كشّی، ابوعمر و محمدبن عمر، *اختیار معرفة الرجال*؛ جعفریان، رسول، *حیات فكری و سیاسی امامان شیعه* . [↑](#footnote-ref-117)
118. 3- ابن‌فهد‌ الحلی، احمد، *‌عدة‌الداعی و نجاح‌الساعی*، ص 268. [↑](#footnote-ref-118)
119. 1- اللیثی الواسطی، علی بن محمّد، *عیون الحكم والمواعظ*، ‌ص 298. [↑](#footnote-ref-119)
120. - محمّدی ری شهری، ‌محمّد، پیشین، ج 9، ص 4524، 15633. [↑](#footnote-ref-120)
121. - محمّدی ری شهری، محمّد، پیشین، ج 9، ص 4524، ش 15632. [↑](#footnote-ref-121)
122. - راغب اصفهانی، حسین بن محمّد، پیشین، ص421. [↑](#footnote-ref-122)
123. - سيّد رضي، ابوالحسن حسين بن محمّد، پيشين، خطبه‌ي 192. [↑](#footnote-ref-123)
124. - بقره/ 87. [↑](#footnote-ref-124)
125. - موسوی‌زاده، سیّدمحمّد، *نگرش اسلام به سایر ادیان و ملل*، ص110. [↑](#footnote-ref-125)
126. - فصلت/ 45. [↑](#footnote-ref-126)
127. - غافر (مومن)/ 56. [↑](#footnote-ref-127)
128. - خويي، سیّد ابوالقاسم، *البیان فی تفسیر القرآن*، صص197- 198. [↑](#footnote-ref-128)
129. - سیّد رضی، ابوالحسن حسین بن محمّد، پیشین، خطبه‌ي 131. [↑](#footnote-ref-129)
130. - دلشاد تهرانی، مصطفی، *ارباب امانت*، صص 143- 145. [↑](#footnote-ref-130)
131. - حجرات/ 12. [↑](#footnote-ref-131)
132. - محمّدی ری شهری، محمّد، پیشین، ترجمه: سلطانی، محمّدعلی، ج 10، ص 245. [↑](#footnote-ref-132)
133. - همان، ص 233. [↑](#footnote-ref-133)
134. - محمّدی‌ری شهری، محمّد، میزان الحکمة، ترجمه: شیخی، حمید‌رضا، ج1، ص 275. و ر.ک: مجلسی، محمّدباقر، *بحار‌الأنوار الجامعة لدرر أخبار الائمّه* ، ج 75، ص 229. [↑](#footnote-ref-134)
135. - المحمودی، محمّدباقر، *نهج‌السعادة فی مستدرک نهج‌البلاغه*،‌ ج 8، ص 32. [↑](#footnote-ref-135)